

Investigating social dignity in the separation of development schools and the general policies of the six development programs of Islamic Republic of Iran

Alireza Haddadi

Ph.D. in Sociology, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding author).
alihaddadi@ut.ac.ir

Mohammadreza Dadgostar

Doctoral student of politics, University of Tehran, Tehran, Iran.
smrdadgostar@ut.ac.ir

Abstract

The development plans are the axis of railing the movement of countries. These programs are considered as a prerequisite for the formation of a strong government and society paradigm. Paying attention to the basics of development programs is a necessity for the institution of science and politics. Different theories of development from different economic, political and cultural approaches have analyzed the root of development policies. The aim of this article is to achieve a theoretical model through which more attention can be paid to the dignity of the sociality of development. The method of the article is qualitative content analysis and review of various categories of development schools. The findings indicate the neglect of social dimensions as a criterion for separating development schools from each other, as well as the policies of Iran's development programs. The explained model has been designed for today's conditions of Iran, focusing on the social dimension and the requirements of society's solidarity, and while paying attention to the various dimensions of the concept of development, it has measured the ratio of the two dimensions of government-society and structure-activity, and placed the well-known theories of development in this middle. Is. At the end, the foundations of the development programs of the Islamic Republic are adapted to the proposed model of the article and are analyzed from a social point of view.

Keywords: Indigenous culture, development, government, society, agency, structure, development programs, Islamic Republic of Iran.

بررسی شأنت اجتماعی در تفکیک مکاتب توسعه و سیاست‌های کلی برنامه‌های شش‌گانه توسعه ج.ا.ایران

علیرضا حدادی

دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه - دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
alihaddadi@ut.ac.ir

محمد رضا دادگستر

دانشجوی کارشناسی ارشد سیاست‌گذاری عمومی دانشگاه تهران، تهران، ایران.
smrdadgostar@ut.ac.ir

چکیده

برنامه‌های توسعه‌محور ریل‌گذاری مسیر حرکت کشورها است. این برنامه‌ها در حکم پیش‌نیاز شکل‌گیری پارادایم دولت و جامعه قوی دانسته می‌شود. توجه به میانی برنامه‌های توسعه، ضرورتی برای نهاد علم و سیاست است. نظریات مختلف توسعه از رویکردهای مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به تحلیل ریشه‌ای سیاست‌های توسعه پرداخته‌اند. هدف مقاله حاضر دستیابی به الگویی نظری است که از طریق آن بتوان توجه بیشتری به شأن اجتماعی‌بودگی توسعه داشت. روش مقاله تحلیل محتوای کیفی و نقد و بررسی انواع دسته‌بندی مکاتب توسعه است. یافته‌ها حاکی از غفلت از ابعاد اجتماعی به‌عنوان معیار تفکیک مکاتب توسعه از یکدیگر و همچنین سیاست‌های برنامه‌های توسعه ایران است. الگوی تبیین‌شده، با محوریت تأکید بر بعد اجتماعی و الزام‌های همبستگی جامعه برای شرایط امروز ایران طراحی شده و ضمن توجه به ابعاد گوناگون مفهوم توسعه، نسبت دو بعد دولت - جامعه با ساختار-عاملیت را سنجیده و نظریه‌های مشهور توسعه را در این میانه جایابی نموده است. در انتها میانی و سیاست‌های برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی با مدل پیشنهادی مقاله، تطبیق داده شده و از حیث اجتماعی و پارادایم مشارکت‌محور بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ بومی، توسعه، دولت، جامعه، عاملیت، ساختار، برنامه‌های توسعه، ج.ا.ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۷ تاریخ بازبینی: ۱۴۰۱/۰۶/۱۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۳
فصلنامه راهبرد اجتماعی فرهنگی، سال ۱۲، شماره ۱، پیاپی ۴۶، بهار ۱۴۰۲، صص ۶۷-۱۱۲

مقدمه و بیان مسئله

متفکران مختلفی در طول تاریخ درباره پیشرفت حکمرانی سخن گفته‌اند. بررسی مفهوم توسعه، معنای عقلانیت حکومت برای سامان مسیری را روشن می‌سازد که طی آن، جامعه از وضع موجود به سمت وضع برتر مادی و معنوی در نسبت با اهداف مشخص پیشرفت کند؛ چراکه توسعه، حرکت به سمت تحقق و آبادانی عمومی جامعه‌ای مبتنی بر حق و عدل بوده که ادعای آن در میان همه ایدئولوژی‌ها مشترک است (داوری اردکانی، ۱۳۹۶). اما طبیعتاً امکان این پیشرفت، پارادایمیک فرض شده و ممکن است از یک ایدئولوژی به دیگری، تغییر ماهوی در برنامه‌ریزی را به همراه داشته باشد. از دیگرسو، معنای خاص توسعه را می‌توان اشاره‌ای به انقلاب علمی و صنعتی جوامع اروپایی و تحقق تجدد در تمدن غرب و تغییر سبک زندگی ایشان در بازگشتی نو به میراث یونان باستان دانست. جهان جدید راه خود را با یافتن خردی آغاز کرد که دیگر نه صرفاً شناسنده جهان، بلکه تأملاتی بود درباره علم قدیم که تصور شیء و جهان بود و از این‌رو شناختش با تغییر و تصرف قرین بود. این بار چیزی بیرون از عقل نبود که برای شناختش اقدام شود و آغاز شناخت، از ایده‌های حسی و عقلی است؛ چنان‌که گویی انسانیت، تنها با اعمال اراده و از طریق قهر جهان، امکان تحقق خواهد داشت. این در حالی است که دیگر از آن علم که در حاق خود با حقیقت سروکار داشت، خبری نبود و این بار علم درهم تنیدگی ذاتی با اراده به میدان آمده بود. درحقیقت «مدرنیسم پدید آمدن شرایط و امکان کوشش و تدبیری است که بشر با غفلت از هر قدرتی ورای قدرت بشری و مرجعی غیر از خود، برای تحکیم موقعیت خویش در عالم و تصرف در طبیعت و سامان دادن به امور زندگی مادی به خرج داده است. مدرنیسم نگاه تازه بشر به خود و به عالم و یافتن امکان‌های تازه‌ای در وجود خود و عالم است. با این نگاه، بشر در خود، قدرت و اراده تصرف و تغییر در همه‌چیز را دیده و عالم متجدد، با این اراده بنیان نهاده شده است» (داوری اردکانی، ۱۳۸۴، ص. ۳). در نهایت توسعه در معنای اخص آن، تاریخی بیش از جنگ جهانی دوم و معنایی جز تشبه همه‌جانبه جوامع گوناگون به الگوی آمریکا ندارد. در این معنا، سردمداری اقتصادی آمریکا و ترس از اشاعه ایدئولوژی رقیب بلوک شرقی آن سبب شد علم و سیاست بیش‌ازپیش به یکدیگر



نزدیک شوند و رؤیای آمریکایی شدن را به فنی ترین صورت آن، در سر تمام کشورهای جهان بگسترانند.^۱

نظریه های توسعه را می توان ابتدا به دو گفتمان کلان «پیشرفت: قانون و اقتصاد» و «گفتمان بازانديشي: انسان و فرهنگ» تقسیم کرد. هر دو پارادایم توسعه و ضد توسعه ذیل گفتمان اول و پارادایم پساتوسعه ذیل گفتمان دوم می گنجد. در پارادایم توسعه که با عنوان مکتب ارتدوکس توسعه از آن یاد می شود، رویکردهای رشد، نگرشی و نهادین تبیین می شود؛ برای نمونه، مکتب نوسازی که نگاهی تک خطی به توسعه دارد، به دنبال کمی سازی امور و در نتیجه نزدیک به مفهوم «رشد» است و جهان غرب مدرن را سنخ آرمانی توسعه معرفی می کند. لئویس، هیگینز، روستو، هیگن، مک کلند، اینکلس، لرنر، وینر، هانتینگتون، نورث، وبلن و... از متفکران بررسی شده در این بخش هستند. در ادامه، در پارادایم ضد توسعه، از رویکردهای ساختارگرایی توسعه، امپریالیسم و وابستگی یاد می شود. پارادایم ضد توسعه با محوریت مکتب وابستگی، به رابطه نابرابر کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه می پردازد و توسعه را مفهومی می بیند که بر اثر توسعه نیافتگی کشورهای دیگر بر پایه رابطه نابرابر شکل گرفته است. اکلا، پربیش، لنین، باران، سوئیزی، فرانک و... از متفکران این پارادایم محسوب شده اند. در پارادایم پساتوسعه نیز نظریه های مکاتب توسعه انتقادی، توسعه وابسته، نوگرایی بازانديشانه، تنظیم مقررات توسعه، توسعه مشارکتی، کیفیت زندگی و توسعه انسانی و توسعه پایدار مرور می شود. نظریه های توسعه هابرماس، لیوتار، والرشتاین، کاردوسو، اولریش بک، اسکات لش، آلتوسر، اگلی آتا، بوردیو، کلمن و... در این بخش بررسی شده است (عنبری، ۱۳۹۰).

به تعبیر دیگر تدوین نظریه های دمکراتیزاسیون در سه مرحله صورت گرفت که البته نظریه های ارائه شده در مراحل پیشین، در مراحل بعدی بازنگری و نقد شدند و صورت کامل تری از آنها ارائه شد:

- ۱- نظریه های ساختاری در دهه های پنجاه و شصت میلادی که در دهه های هشتاد و نود تحول یافتند؛
- ۲- نظریه های با محوریت عوامل سیاسی در دهه هفتاد که در دهه های هشتاد و نود تحول یافتند؛

۱. این زبان البته نباید به معنای برتری دادن تفکر توسعه به مفهوم اروپایی و سخیف پنداری توسعه به معنای آمریکایی درک شود، که حتماً مراد نیست و بحث درباره آن مجال مستوفایی می طلبد.

۳- نظریه‌های جامع با محوریت بررسی متقابل ساختار و عاملیت که از دهه نود به بعد مطرح شدند (قاضی‌مرادی، ۱۳۹۷).

نظریه‌های نسل اول دانشمندان توسعه، بیشتر به مفاهیمی چون افزایش درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی مربوط می‌پردازند اما به سبب عدم توفیق مدل‌های اولیه توسعه در کشورهای جهان سوم، تجدید نظرهایی درخصوص معیارهای توسعه توسط نسل دوم این دانشمندان انجام گرفت و به تبع آن مکاتب توسعه با فاصله گرفتن از الگوهای کلان و رؤیاپردازی‌های اولیه، شکل نوینی از توسعه را با توجه به اقتضائات گوناگون جوامع پدید آوردند. در این دوره و ذیل مکاتبی مانند «توسعه انسانی» بود که میزان تولید ناخالص ملی، در کنار عوامل دیگری مانند توانایی‌های فردی، شخصیت، بهداشت و آموزش مطرح شد (Meier, 2001, p. 24). به موازات این تحولات ورود مفاهیم تازه به مباحث دانشگاهی مربوط به توسعه، رفته‌رفته غایت و هدف نهایی آن نیز از افزایش درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی به رشد کیفی، کاهش فقر، عدالت توزیعی و مواردی از این قبیل تغییر یافت. همین ناکامی‌ها و تغییر مسیرها در توسعه کشورها (به‌ویژه کشورهای پیرامونی) سبب شد تا گفتمان سترگ توسعه با ریشه‌های غربی خود به‌صورت جدی مورد تردید قرار گیرد. این «ضدجریان^۱» از انتقادهای عملکردی و جزئی تا مبانی نظری و فلسفی توسعه را دربرمی‌گرفت و این‌گونه پس از نقد چارچوب‌های پذیرفته شده توسعه، درصدد تبیین نقاط ضعف مدل‌های توسعه و ارائه راهکارهای نوین برای توسعه در کشورهای توسعه نیافته یا درحال توسعه بود. در این بین، روند «نوگرایی^۲» صرفاً به‌مثابه یک فرایند طبیعی در نظر گرفته نمی‌شد، بلکه منتقدان توسعه، نوگرایی را در قامت یک طرح، به‌عنوان مبنای اصلی و ریشه تنومند توسعه غربی مورد نقد قرار می‌دادند. این انتقادات ساختاری و مبنایی، عموماً تحت عناوینی چون «ضدتوسعه^۳»، «پایان توسعه^۴» و «پساتوسعه^۵» بیان شده و به رد مفروض‌های نظریه توسعه و نوسازی همت گماشته است. بر همین اساس، الگوها و مبانی توسعه بر اساس نوگرایی نیز به باد انتقاد گرفته شد و پساتوسعه‌گرایی را مبتنی بر جلوه‌هایی از پست مدرنیسم، مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل، توسعه دیگر و توسعه پایدار پدید آورد (احمدی و بیدالله خانی، ۱۳۹۲).

1. Counter-flow
2. Modernization
3. Anti-development
4. The End of Development
5. Post-development



توسعه مفهومی میان‌رشته‌ای و از همین‌رو دارای سرچشمه‌های نظری متنوعی است. با مروری بر دسته‌بندی نظریات توسعه به نظر می‌رسد علاوه بر ابهام منطقی در تقسیم، ابتدای هر یک بر گرایشی استوار شده که بهره‌گیری از دستاوردهای توسعه برای مدل‌های حکمرانی کشور را با موانعی اساسی روبرو می‌سازد. نگارش برنامه‌های توسعه از جمله مسائلی است که چند سال یک بار قوای مختلف بالادستی کشور را بر آن می‌دارد تا روند کلی کشور را ارزیابی و برای ادامه مسیر برنامه‌ریزی کنند؛ اما توجه به مبانی و ریشه‌های نگارش برنامه توسعه از امور فراموش‌شده‌ای است که ردپای خود را به‌طور ویژه در غفلت از ابعاد اجتماعی در برنامه‌های مختلف توسعه، قبل و بعد از انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد. بررسی سیر تطورات و زمینه‌های تاریخی نظریه‌های توسعه بیانگر این است که در هر برنامه، نقطه تمرکز ویژه‌ای در نظر گرفته شده و مسیر کشور را به سمت‌وسوی آن پیش برده است. اما این تمرکز به پیروی از مدل‌های جهانی، غالباً اقتصادی بوده و با شاخص‌های متناسب هم ارزیابی شده است. این درحالیست که الگوی نهادسازی انقلاب اسلامی، مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی و مردمی بوده و تغییر نقاط تمرکز به مباحث اقتصادی، گسستی در تبار و گفتمان انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. این متناقض‌نمای محمل تولد مسئله دسته‌بندی نظریه‌های توسعه با نگاه به مبانی اجتماعی است. در مقاله حاضر کوشش می‌شود با بررسی انواع دسته‌بندی مکاتب توسعه، الگویی یافت شود که از طریق آن بتوان این خلأ را پوشش داد. نویسندگان تلاش دارد با ارائه معیاری اجتماعی، ادبیات توسعه را در الگویی منسجم از تنوع نظریات برای پژوهشگران و کارآمد برای بهره‌گیری در سیاست‌گذاری کلان کشور، سامان داده و از نو ارائه دهد. تأکید مقاله بر ارزش‌مندی فرهنگ‌های بومی بوده و ضمن تفتن به منشأ ارزشی امور، منشأ توسعه را فرهنگ بومی می‌داند که توسط فرهنگ برانگیخته و به وسیله معیارهای اجتماعی هدایت می‌شود. در ادامه ابتدا چارچوب مفهومی مدنظر ایضاح شده و سپس با استفاده از این ابزار نظری و تمرکز بر بعد اجتماعی، وارد طرح نظریه‌های شده و دوباره در مدل مفهومی مختار تبیین خواهد شد. در انتها مبانی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی با مدل پیشنهادی مقاله، تطبیق داده شده و از حیث اجتماعی بررسی می‌شود.

۱. هدف و سؤال پژوهش

هدف این مقاله پاسخ به پرسش‌های زیر درباره الگوی اجتماعی تفکیک مکاتب توسعه است.

پرسش اول: انواع دسته‌بندی نظریه‌های توسعه چیست و از منظر توجه به ابعاد اجتماعی چگونه تحلیل می‌شوند؟

پرسش دوم: الگوی مطلوب دسته‌بندی مکاتب و نظریه‌های توسعه، از منظر اجتماعی چیست؟

پرسش سوم: سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران، از منظر توجه به ابعاد اجتماعی، چگونه تحلیل می‌شوند؟

۲. پیشینه پژوهش

توسعه، مفهومی ذاتاً میان‌رشته‌ای است. در ایران نیز پایگاه‌های دانشی متفاوتی (اعم از مدیریت، اقتصاد، جامعه‌شناسی تاریخ و علوم سیاسی) علل عدم توسعه‌یافتگی ایران را به‌عنوان مهم‌ترین مسئله محور مطالعات توسعه پی‌جویی نموده‌اند. الف) برخی پژوهش‌ها برای این پی‌جویی، آشنایی با پارادایم‌های جهان‌شمول توسعه را ضروری دانسته و به تقریر نظریه‌ها و الگوهای توسعه پرداخته‌اند و از همین رو به متن درسی رشته‌های دانشگاهی بدل شده‌اند (نک. عنبری، ۱۳۹۰). ب) آثار دیگری نیز اقدام‌ها و تصمیم‌های سیاسی دولت‌ها در ایران و کشورهای مختلف (به‌جای الگوهای توسعه) را بررسی کرده‌اند و در این راستا برخی ویژگی‌های نهادی مانند ساختار حکمرانی، احزاب، دین، ظرفیت‌های قانونی و نهادهای تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری را مورد نقد و ارزیابی قرار داده‌اند (نک. چانگ، ۱۳۹۸)؛ همچنین برخی نظریه‌های به دنبال طرح ضروری‌های توسعه، برخی مقدمه‌های توسعه، برخی موانع توسعه، برخی فرایند توسعه و برخی دیگر نتایج و پیامدهای توسعه را مورد مطالعه قرار داده‌اند (دبیری‌مهر، ۱۳۹۳، ص. ۱۸۴). لازم به ذکر است در پژوهش‌های انجام شده، پژوهشی به‌صورت مستقیم به طرح مسئله، بازبینی، نقد و بررسی دسته‌بندی‌های انجام شده در حوزه مکاتب توسعه از منظر ابعاد اجتماعی نپرداخته است.

۳. تعریف مفاهیم

۳-۱. شأنیت اجتماعی

توسعه در معنای پیشرفت همه‌جانبه باید مؤلفه‌های مختلف از جمله ابعاد اجتماعی را نیز در نظر بگیرد. شأن اجتماعی به معنای توجه به نقش‌ها، موقعیت‌ها، نهادها، زمینه‌ها، ارزش‌ها، نگرش‌ها، روابط، پیوندها و کنشگری متقابل دولت‌ملت است که با



محوریت حوزه عمومی یا غیررسمی، گروه، طبقات و مشارکت جمعی معنادار می‌شود. در نظر گرفتن این حیثیت مستلزم توجه به مفاهیم کاملاً اجتماعی است و اثرسنجی آن از طریق پیمایش مداوم پنداشت مردم از وضعیت حکمرانی، اعتماد و سرمایه اجتماعی ممکن می‌شود. جهت توسعه در این مدل پایین به بالا و مردمی است. حتی برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری کلان حوزه‌های اقتصادی یا سیاسی، نیازمند توجه به حیطه اجتماعی مانند تاریخ‌مندی، فرهنگ بومی، قومیت، جنسیت، سبک زندگی، مقاومت و حتی گروه‌های ضدجریان برنامه است.

۲-۳. پساتوسعه

مفهوم «پساتوسعه» در دوسه دهه اخیر اما با ساختارشکنی واردساختن نقدهای مبنایی بر کلیت ایده توسعه، جنس این انتقادات را به کلی تغییر داده و مسیر جدید را بر مبنای پیشرفت و رضایت بیشتر مردم عرضه داشته است. گفتمانی که ادعای نسخه جایگزین توسعه را از اساس مردود می‌داند و ضمن طرح کاستی‌ها و مضرات انواع نسخه‌های آن، توسعه را طرحی «اروپامحور^۱» و درعین حال «اقتدارگرا^۲» و «فن‌سالار^۳» معرفی می‌کنند. نظریه پساتوسعه بر این امر تأکید می‌کند که کل مفهوم و عمل توسعه، بازتابی از هژمونی شمال - غربی برای بقیه کشورهای جهان است که در دایره شمال - غربی جای نمی‌گیرند. مباحث مرتبط با پساتوسعه در بازه پس از دهه هشتاد قرن بیستم میلادی، همچنین در سویه مخالف نظریه‌های توسعه نوگرایی قرار گرفته و تلاش می‌کنند حول محور طرد و ضدیت با توسعه نوگرایی، نظریه خود را سامان دهند (Sachs, 1992, p. 23).

اما پساتوسعه در کنار نقدهای فراوانی که به گفتمان توسعه وارد ساخته و بدین‌وسیله اساس آن را نقد کرده است و راهکارهای جایگزینی نیز در جهت تغییر مثبت و روبه‌رشد ارائه می‌کند. این مکتب با ترسیم یک افق چشم‌انداز بر اساس حذف بخش‌هایی از گفتمان توسعه از جمله، نوگرایی، مرکزیت سیاست، تأثیرهای فرهنگی و اقتصادی غرب، اقتصاد بازار آزاد و جوامع اقتدارگرا و استبدادی، مسیرهای جدید و البته تجربه نشده‌ای را عرضه می‌کند (Simon, 2005, p. 327). به‌طور کلی، پساتوسعه‌گرایان رویکردی انسانی، غیرمخرب داشته و اشکالی جدید از همبستگی توسعه‌محور را بر اساس انسانیت جایگزین می‌کنند. به عقیده رهنما (۱۹۹۷)، «مردم

1. Euro Centric
2. Authoritarian
3. Technocrat

خوب همه جا با هم فکر و سپس کار می‌کنند». از این رو می‌توان حدس زد که جهت توسعه در پساتوسعه دیگر بالابه پایین نبوده و این خود «مردم» هستند که در چارچوب الگوهای مردم‌گرا و پایین به بالا، در رشد و پیشرفت همه جوامع مشارکت و همیاری می‌کنند. این رهیافت مردمی، البته مقدمه دیگری دارد که آن پذیرش تفاوت‌ها و به رسمیت‌شناختن «چندفرهنگی» در جوامع است. امری که فرهنگ‌های بومی را ارزشمند دانسته و تلاش می‌کند از دل مشارکت بومیان، مدلی بوم‌زاد مبتنی بر داشته‌های هر بوم و فرهنگ ارائه کند. از دیگر شاخص‌های پیشنهادی پساتوسعه، می‌توان به ایده «سبک زندگی باصرفه» اشاره نمود که از مصرف‌گرایی اجتناب کرده و همدلی و همراهی بیشتری با محیط زیست خود دارد. در این رویکردها مفاهیمی همچون عقلانیت بومی (گری، ۱۳۸۴، ص. ۴۱)، توسعه مشارکتی (عنبری، ۱۳۹۰، ص. ۲۸۴)، خودشکوفایی (موثقی، ۱۳۹۸، ص. ۳۵)، امر محلی (Escobar, 2004, p. 225)، توسعه جماعت‌محور (قهفرخی، ۱۳۸۹، صص. ۹-۲۳)، کیفیت زندگی (سن و نوسام، ۱۳۹۷)، توسعه بومی (ضیائی، ۱۳۹۵، ص. ۱۴۴)، توسعه انسانی (ملاعباسی، ۱۳۹۵، ص. ۱۰۵)، توسعه پایدار (عنبری، ۱۳۹۰، ص. ۳۳۱)، اخلاق توسعه (Goulet, 1988, p. 162) و... مطرح می‌شود.

۳-۳. گفتمان‌های مهم حکمرانی

چهار گفتمان کلان جامعه‌شناسی سیاسی درباره حکمرانی را می‌توان به‌صورت زیر توضیح داد:

- ۱- دولت منفعل و جامعه فعال یا جامعه نیرومند و دولت کوچک: دولت هدف نیست، بلکه انسان هدف است؛ در واقع دولت تأسیس می‌شود تا نظم و صلح و رفاه ایجاد کند و مدافع حقوق و منافع جامعه شود.
- ۲- دولت بزرگ فعال و جامعه فعال: فعال بودن دولت به معنای خودکامگی نیست؛ بلکه به توان دولت در شکل دادن جامعه مدنی اشاره دارد. در شکل‌گیری این گفتمان و تقویت دولت در برابر جامعه مدنی سه عامل مؤثر بود: گفتمان توسعه، نظریه‌کینزی تأمین عدالت از طریق مداخله اقتصادی و گسترش توانمندی نظامی.
- ۳- دولت فعال و جامعه منفعل: این گفتمان ضدتجدد، ضدعقل، رمانتیک و محافظه‌کارانه است و زمینه‌های فکری آن را شوپنهاور، نیچه، فروید و گوستاو لوبون فراهم کردند. در این گفتمان، انسان خودمختار زوال می‌یابد و سرنوشت او را نه اراده و آزادی او، بلکه قوانین کلی تاریخی تعیین می‌کنند.



۴- دولت کوچک فعال و جامعه فعال: این گفتمان نوعی بازگشت به گفتمان نخست است؛ پیوستاری از نظریه‌های نئوکلاسیک یا نئولیبرال تا پساتجددگرایی. اصل اساسی این گفتمان تمرکززدایی در همه حوزه‌هاست. در اینجا معنا و حقیقت تابعی از گفتمان‌های مسلط در هر عصری است (توحیدفام، ۱۳۸۱، ص. ۴۹).

۴. روش پژوهش

روش تحقیق را می‌توان از جهات مختلف تبیین کرد. این پژوهش بر اساس متغیر مکان، کتابخانه‌ای، از حیث جنس داده‌ها، کیفی و به لحاظ متغیر غایت، بنیادین نظری است. از طرف دیگر از حیث ماهیت، اکتشافی - توصیفی، از حیث روش گردآوری داده‌ها، تحلیل محتوا و ابزار گردآوری اطلاعات نیز، فیش‌برداری است. در این مقاله، بر مبنای طبقه‌بندی دوورژه از روش مطالعه کتابخانه‌ای، با تکیه بر روش کلاسیک از نوع تحلیل درونی متن بهره‌گرفته شده است (دوورژه، ۱۳۶۲، ص. ۱۰۵). به این ترتیب، سعی شده تا منطق درونی آثار بازسازی و به معنای متون دست یافته شود. اما به‌طور طبیعی در این عمل، دخالت عناصر ذهنی نگارنده قابل نفی نیست (کچویان و کلانتری، ۱۳۹۰). همچنین شاخص‌های الگوی نظری این مقاله از طریق مراجعه خبرگانی به کارشناسان توسعه و روش دلفی با اولویت‌بندی تاپسیس انجام شده است.

۵. یافته‌های پژوهش

۵-۱. نقد و بررسی انواع دسته‌بندی نظریه‌های توسعه

پرسش اول پژوهش آن است که انواع دسته‌بندی نظریه‌های توسعه چیست؟ متفکران مختلف چگونه نظریه‌های توسعه را دسته‌بندی کرده‌اند؟ همچنین از منظر توجه به ابعاد اجتماعی چه نقدهایی بر این دسته‌بندی‌ها وارد است؟ سنت دسته‌بندی در نهاد علم، یکی از قدیمی‌ترین سنت‌ها برای به‌کارگیری در فرایند آموزشی بوده است. در ادامه برخی از این چارچوب‌ها که بر نظریه‌های توسعه اجرا شده است، بازخوانی می‌شود.

۵-۱-۱. آلوین سو

آلوین سو از سه مکتب کلی توسعه با نام‌های نوسازی، وابستگی و نظام جهانی یاد می‌کند که با تقسیم هر کدام به نظریات قدیم و جدید، جمعاً شاهد شش پارادایم جزئی‌تر خواهیم بود (سو، ۱۳۹۴). نوسازی، وابستگی و نظام جهانی. معیار تفکیک این

دسته‌بندی مشخص نیست. اگر از حیث دوره تاریخی و صرفاً بر اساس تقدم و تأخر زمانی دسته‌بندی انجام گرفته است، چرا نام و توضیح هر دوره، حامل محتوایی متعین است، حال آنکه بررسی نظریه‌ها حاکی از درهم‌تنیدگی مکاتب مذکور، در مقاطع مختلف این بازه تاریخی داشته فلذا همچنین هر یک از این عناوین قابلیت اطلاق پارادایم مسلط در دوره موردنظر را ندارد. ازسوی دیگر این سه دسته دارای مقسم محتوایی واحد نیز نیستند. نوسازی و وابستگی دو نوع نگاه از دو قطب مخالف، میان کشورهای مرکزی و پیرامونی بوده، اما جهانی‌شدن اشاره به مفهومی محیط و قابل جمع با دو مفهوم سابق دارد. دیگر آنکه این نوع دسته‌بندی و برجسب‌گذاری ادوار تاریخی، حاوی ابتنا و تقلیل نظریه‌ها به چتر نظریه مسلط آن زمان و برجسته‌سازی نابجاست، درحالی‌که چنین تسلطی اثبات‌شده نیست. همچنین عناوینی چون نوسازی، دارای معانی متعدد بوده و برای نام‌گذاری یک دسته، ابهام فراوانی را ایجاد می‌نماید.

۵-۱-۲. گریفین

کیت گریفین^۱ می‌کوشد با بررسی عملکرد راهبردهای عملی توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم، مدل‌ها را به نه گروه دسته‌بندی کند. دسته‌بندی کلی گریفین را می‌توان ذیل دو رویکرد سرمایه‌داری و سوسیالیستی دانست. وی ذیل رویکرد سرمایه‌داری مکاتب «توسعه پولی»، «صنعتی‌کردن»، «انقلاب سبز»، «توزیع مجدد» و «اقتصاد باز» را جای می‌دهد. همچنین گریفین راهبرد «توسعه سوسیالیستی» را در چهار مطالعه موردی «شوروی استالینیستی»، «خودگردانی یوگوسلاوی»، «چین مائوئیستی»، و «متکی به خود کره شمالی» پیگیری می‌نماید (گریفین، ۱۳۷۵). توجه به روح نظری هر یک از مکاتب و اشتراک آنها، معیار تفکیک گریفین در این دسته‌بندی است. پرسش اول اینجاست که رویکردهای نظری توسعه که نه ادعای سرمایه‌داری و نه ادعای سوسیالیسم دارند، در کجای این طرح نظری جای می‌گیرند. رویکردهایی مانند تمرکززدایی غیرلیبرال یا پساتوسعه (برد، ۱۳۹۷). ازسوی دیگر استقرای گریفین در احصاء نظریه‌های داخل این دو پارادایم نیز بسیار ناقص به نظر می‌رسد. به‌عنوان نمونه هیچ اثری از نظریه‌های حکمرانی خوب یا چپ نو در این دسته‌بندی مشاهده نمی‌شود. دیگر آنکه عنوان هر یک از قسیم‌های داخلی بر اساس منطقی متفاوت انتخاب شده است. به‌عنوان نمونه انقلاب سبز و توزیع مجدد اشاره به کارکرد راهبردها و شوری و چین، اشاره به مکان تحقق راهبردها دارند.

1. Griffin



۵-۱-۳. هانت

دایانا هانت^۱ هفت پارادایم کلی را مشخص می‌سازد: ۱- هسته در حال گسترش سرمایه‌داری؛ ۲- ساختارگرایی^۲؛ ۳- نئومارکسیستی؛ ۴- وابستگی؛ ۵- مائوئیستی؛ ۶- نیازهای اساسی و ۷- نئوکلاسیکی (هانت، ۱۳۷۶). مهم‌ترین ایراد دسته‌بندی هانت که مدعی توجه به مباحث فلسفه علم را نیز دارد، عدم توجه به حیث تقسیم واحد است. رقابت پارادایم‌های مذکور از چه حیث قابل انجام است. آیا مبانی فکری ایشان متعارض بوده یا در ساحت عمل، به راهبردهای متضادی منجر شده‌اند. سوای از هم‌پوشانی‌های موجود میان پارادایم‌هایی چون هسته در حال گسترش سرمایه‌داری و نئوکلاسیک، یا نئومارکسیستی و مائوئیستی یا ساختارگرایی با سایر پارادایم‌ها، که با طرح مفهوم پارادایم ناسازگار است، حتی در پارادایم بودن برخی قسیم‌ها مانند ساختارگرایی جای تأمل وجود دارد. عدم جامعیت و مانعیت این طرح استقرایی نیز دیگر نقد وارد بر هانت خواهد بود.

۵-۱-۴. روچا^۳

روچا نظریه‌های توسعه را به شش پارادایم اصلی تقسیم کرده و آنها را بر اساس معتقدان فردی و سازمانی خود توضیح می‌دهد. ۱- رشد اقتصادی، ۲- توسعه اقتصادی، ۳- توسعه پایدار، ۴- توسعه انسانی، ۵- توسعه نهادهای اجتماعی^۴، ۶- برنامه‌ریزی توسعه^۵. او در نهایت معتقد است می‌توان هر شش پارادایم را در کنار هم ذیل برنامه‌ریزی توسعه منسجم ساخت (Rocha, 2013).

روچا بیش از آنکه به مبانی معرفتی شکل‌دهنده به پارادایم‌ها توجه کند، به تعاریف عملی سازمان‌های جهانی اتکا کرده‌است و متفکران را نادیده انگاشته است. اما بی‌توجهی به سرچشمه‌های معرفتی هر یک از این مفاهیم، که خود را در تعریف نقش عوامل مختلف توسعه نشان می‌دهند، نقطه ضعف این طرح محسوب می‌شود. نکته دیگر آنکه تصور یکپارچگی این پارادایم‌ها با ترتیبی زمانی، خود حاکی از عدم وجود طرح نظری برای دسته‌بندی و اکتفا به کشف مقوله‌بندی موجود در تاریخ دارد. توجه به این مهم ضروری است که چنین طرحی تنها متوجه ظاهر و پوسته تعاریف

1. Diana Hunt
2. Structuralism
3. Héctor Rocha
4. Socio-institutional development
5. Development agenda

بین‌المللی بوده و عدم توجه به گفتمان‌ها و اختلافات اقتصاد سیاسی، می‌تواند طرح را به ضد اهداف خود مانند حذف فقر از عالم مبدل کند.

۵-۱-۵. فائو^۱

پانزده پارادایم احصا شده توسط سازمان بین‌المللی فائو، به شرح زیر است: ۱- توسعه رشد بازار آزاد^۲، ۲- توسعه رشد متعادل و به نفع فقرا^۳، ۳- توسعه صنعتی با دستمزد اندک^۴، ۴- توسعه صادرات متمرکز بر نیروی کار شدید و دستمزد اندک^۵، ۵- توسعه مبتنی بر کشاورزی^۶، ۶- توسعه رشد درون‌زاد^۷، ۷- توسعه روستایی^۸، ۸- توسعه مبتنی بر توافق واشینگتن^۹، ۹- توسعه مبتنی بر گشودگی راهبردی^{۱۰}، ۱۰- توسعه صادرات منابع تجدیدناپذیر^{۱۱}، ۱۱- توسعه صادرات محصولات کشاورزی^{۱۲}، ۱۲- توسعه مبتنی بر دفع نیروی کار داخلی^{۱۳}، ۱۳- توسعه مبتنی بر جذب نیروی کار مهاجر خارجی^{۱۴}، ۱۴- توسعه مبتنی بر منابع مالی^{۱۵} و ۱۵- توسعه مبتنی بر کمک‌های خارجی^{۱۶} (FAO, 2011).

فائو تأکید بیش از حد خود را بر کشف آنچه رخ داده است و توضیح آن بر مبنای نظریه‌های توسعه داشته و حاوی تبیین الگویی برای زمینه‌های تاریخی و اجتماعی متفاوت نیست. این مجموعه پر تعداد شاید بتواند مجموعه‌ای از راهکارهای ممکن را کنار هم بنشانند، اما توان جمع یا انتخاب میان ایشان را بر کشورها می‌بندد. همچنین سوگیری ارزشی سازمان در توضیح مفاهیم لیبرالی و طرد الگوهای سوسیال، کاملاً هویداست.

1. FAO: FOOD AND AGRICULTURE ORGANIZATION OF THE UNITED NATIONS

2. Free-market Trickle-down Growth-led development

3. Pro-poor (broad-based or balanced) growth-led development

4. Low-wage industry-led development

5. Low-wage labour-intensive export-led development

6. Agriculture-based development

7. Endogenous growth-based development

8. Rural development paradigm

9. Washington Consensus-based development

10. Strategic openness-based development

11. Exhaustible-resource export-led development

12. Agricultural commodity export-led" development

13. Emigration-based development

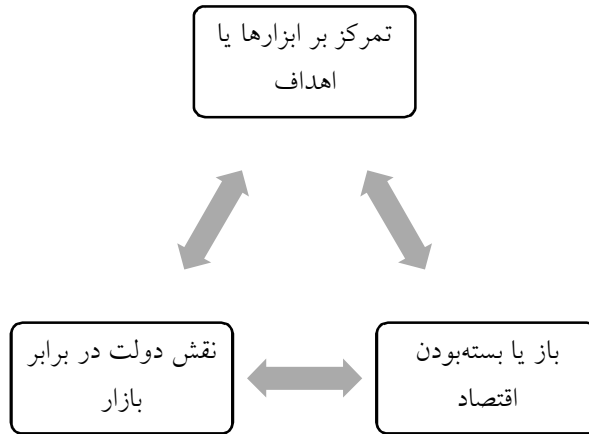
14. Immigration-based development

15. FDI-based development

16. Foreign aid-based development

OECD ۱-۶-۵

سازمان بین‌المللی OECD^۱ سه محور اساسی را در میان تمام پارادایم‌های فکری توسعه مشترک می‌داند:



منبع: (طراحی توسط نویسندگان)

شکل (۱): عوامل اصلی مورد بحث در تمام پارادایم‌های توسعه از نگاه OECD

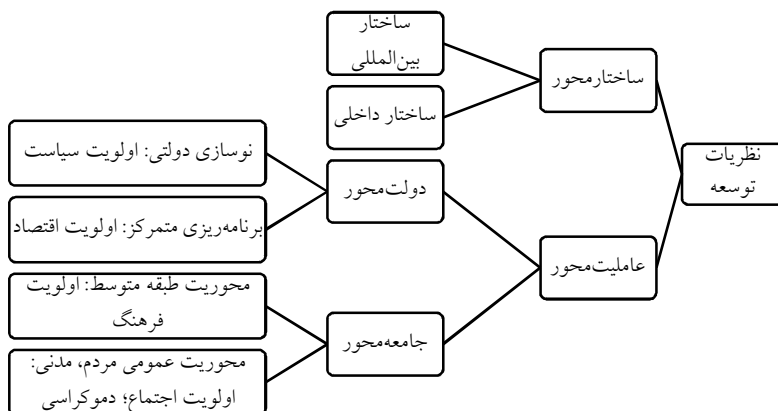
با توجه به این عوامل، با مروری تاریخی، پنج پارادایم را از یکدیگر تفکیک می‌کند: ۱- صنعتی شدن، رشد و مدرن شدن^۲ (۱۹۴۰-۱۹۵۰)، ۲- تحول ساختاری^۳ (۱۹۶۰)، ۳- استقلال بیشتر در اقتصادهای در حال توسعه^۴ (۱۹۷۰)، ۴- پایداری اقتصاد کلان (توافق واشینگتن)^۵ (۱۹۸۰-۲۰۰۰)، ۵- توسعه مبتنی بر هدف^۶ (۲۰۰۰-اکنون) (OECD, 2019).

سازمان OECD اگرچه سه دوگانه اساسی را مطرح می‌کند، اما به صرف بیان آن بسنده کرده و نظریه‌ها را مبتنی بر آن دسته‌بندی نمی‌کند و به همان بیان تاریخی اکتفا می‌کند.

1. Organisation for Economic Cooperation and Development
2. Industrialisation, growth and modernisation
3. Structural transformation
4. More independence in developing economies
5. Macroeconomic stability: The Washington Consensus
6. Goal-based development

۵-۲. الگوی پیشنهادی دسته‌بندی نظریات توسعه

پرسش دوم پژوهش آن است که الگوی مطلوب دسته‌بندی مکاتب و نظریه‌های توسعه، از منظر اجتماعی چیست؟ نظریه‌های توسعه را می‌توان به‌صورت اولیه از حیث توجه به ساختارها و عاملیت‌ها تفکیک کرد.



منبع: (طراحی توسط نویسندگان)

شکل (۲): دسته‌بندی اولیه نظریه‌های توسعه

۵-۲-۱. ساختار محور

در توسعه ساختار محور اولویت اصلی با نهادهاست و به‌صورت تدریجی عاملیت توسعه وادار به نقش آفرینی خواهد شد. ساختار به معنای قاعده‌مندی و نظمی که در الگویی ویژه و متداوم تحقق می‌یابد. این الگو دارای دو وجه ارتباطی و نهادی است. وجه ارتباطی به شبکه روابط اجتماعی مردم در نظام‌های اجتماعی اشاره دارد وجه نهادی به باورها و ارزش‌ها و معیارها، نمادها و ایده‌ها و انتظاراتی اشاره دارد که شناخت متقابل اعضای جامعه را فراهم می‌سازد (قاضی مرادی، ص. ۴۷). محوریت ساختارها در توسعه را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود، ساختارهای بین‌المللی و ساختارهای داخلی.

الف. ساختار بین‌المللی: اولویت‌دهی به ساختارهای بین‌المللی سبب می‌شود توسعه کشور وابسته و در ارتباط با نظام جهانی ترسیم شود. برخی ساختارهای



خارجی همچون تجارت بین الملل و نظام سیاسی بین الملل می باشد.

ب. ساختار داخلی: در این الگو، توسعه بر مبنای نهادها و ساختارهای داخلی اعم از فرهنگ، سنت، دین، خانواده، شبکه روابط اجتماعی درون همان جامعه تبیین می شود.

۵-۲-۲. عاملیت محور

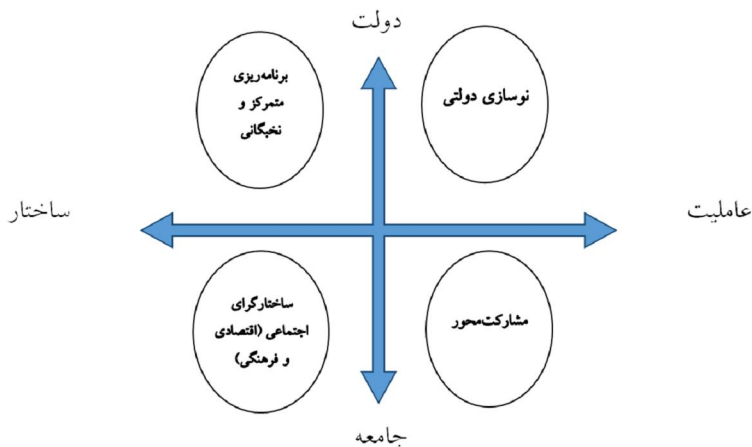
در این دسته برخلاف نظریه های ساختاری، توسعه سیاسی و اقتصادی حاصل کنش گروه اجتماعی خاصی در نظر گرفته می شود. نظریه های عاملیت محور را می توان به دو دسته دولت محور و جامعه محور تقسیم نمود.

الف. دولت محور: در این دسته عاملیت توسعه بر عهده دولت مرکزی بوده و دولت فعال بر نقش جامعه غلبه خواهد داشت. نظریه های دولت محور را می توان به دو دسته نوسازی دولتی و برنامه ریزی متمرکز تقسیم نمود. نظریات نوسازی از بالا تقدم را به سیاست داده و در حضور اقتدار دولت فعال، جای کمتری را به برنامه ریزان بروکرات می دهد. در عوض رویکردهای برنامه ریزی، تمرکز خود را بر عقلانیت کامل نخبگانی دانسته و با سیاست گذاری در سازمان هایی چون سازمان برنامه و بودجه، اولویت توسعه را بر رشد اقتصادی قرار می دهند. محوریت این گروه با تکنوکرات هاست.

ب. جامعه محور: در این دسته از نظریه ها، زمینه های تاریخی و اجتماعی بیشتر و مسائل انسانی در مرکز توجه قرار می گیرد. جامعه فعال نقش مؤثرتری نسبت به دولت دارد و در اصطلاح توسعه از پایین رقم می خورد. برای دقت نظری بیشتر رویکردهای جامعه محور را نیز می توان به دو زیرگروه با محوریت طبقه متوسط و مدنی تقسیم نمود. در واقع تمرکز برخی نظریه ها بر نقش آفرینی مردمی است، لکن مقصود ایشان از مردم، نه توده و کلیت جامعه، بلکه گروه های خاصی چون مدیران، کارآفرینان، علماء، روشنفکران، کارمندان، دانشگاهیان و... خواهد بود. طبقه متوسطی که به دلیل سرمایه های مختلفی که کسب کرده است، مالی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و... از عامه مردم متمایز می شود و به خصوص در نظریه های مکتب نوسازی همانند نظریه لیپست یا هانتینگتون، یا توسعه نئولیبرال مورد عنایت دوچندان قرار گرفته است. این طبقه از دوران یونان باستان و آرای ارسطو تا به امروز طبقه اصلی در فرایند نیل به مردم سالاری به ویژه در کشورهای جهان سوم دانسته شده است. در این دسته، اولویت توسعه معمولاً به نظام فرهنگی داده می شود.

اما در رسته دوم از جامعه‌محوری، تمرکز بر عموم مردم است. این بار تمرکز توسعه بر مشارکت مردمی و عقلانیت بومی می‌باشد. در این مدل جامعه فعال بوده و نقش اصلی را در میان طبقات جامعه نیز، حوزه عمومی مردم برعهده دارد. استقبال از مردم در مباحث توسعه نباید طرحی در مقابل استبداد قلمداد شده و یکسره رشته را از اختیار حاکم خارج نموده و در دستان توده کور و بدون ساختار قرار دهد. چراکه در این صورت حاکم از قوه حکم خود تهی شده و مرز طبقه حاکم و محکوم حمل نمی‌شود؛ بلکه فقط جهت برعکس می‌شود و استبداد جدیدی رخ می‌نماید. مسئله اینجاست که مرز حاکم و محکوم مرزی بحرانی بوده و جایگاه آن درست مشخص نیست و لازم است با واسطه‌هایی چون نهاد علم؛ این مرز بحرانی را حمل نمود؛ نه آنکه آن را به نفع یک طرف پاک کرد. چطور می‌توان از مردم استقبالی داشت و درعین حال مخاطب حاکم و مردم را از دست نداد؟ چطور می‌توان از مردم استقبال داشت و ساختارها را نادیده نینگاشت؟ آیا نهاد علم می‌تواند مخاطب حاکم و محکوم را نمایندگی کند؟

در ادامه طرح ابتدایی مدل ترسیم می‌شود و نظریه‌های مختلف در آن جایابی می‌شوند.



منبع: (طراحی توسط نویسندگان)

شکل (۳): الگوی دوم دسته‌بندی نظریات توسعه

۱- منطقه اول که در میان دو محور ساختار و دولت قرار دارد، منطقه برنامه‌ریزی

متمرکز و نخبگانی نام دارد.

۲- منطقه دوم که در میان محورهای دولت و عاملیت جای گرفته، منطقه نوسازی دولتی^۱ نام گرفته است.

۳- منطقه سوم که در میان دو محور ساختار و جامعه قرار گرفته است، ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی) نام می‌گیرد.

۴- منطقه چهارم نیز که در میان دو محور جامعه و عاملیت واقع شده، به نام منطقه مشارکت‌محور برچسب‌گذاری می‌شود.

در این دسته‌بندی تعاریف رایج، تغییر کرده و دوبعدی بودن نمودار، مناطقی را شکل داده است که تعاریف و طبقه‌بندی‌های تک خطی را زیر سؤال می‌برد. به‌عنوان مثال تعریف بشیریه از نظریه‌های جامعه‌محور به پلورالیسم کلاسیک و از دولت‌محور به نخبگان سیاسی برخوردار از قدرت، مانند نخبگان (بشیریه، ۱۳۷۴، صص. ۱۵۹-۱۸۳)، و دسته‌بندی‌های مبتنی بر آن (دبیری‌مهر، ۱۳۹۳، صص. ۲۰۲) دچار تحول شده و دولت و جامعه تنها به‌عنوان یکی از اضلاع پارادایم توان تشخیص و دسته‌بندی را خواهند داشت و باید توأمان عاملیت و ساختار نیز در نظر گرفته شوند.

تقریر تاریخی نظریه‌های مشهور توسعه ذیل الگوی پیشنهادی

هر کدام از پژوهشگرانی که در حوزه تقریر نظریه‌های توسعه قلم می‌زنند، بر پایه دیدگاه و روش پژوهشی که به کار می‌گیرند، دسته‌بندی‌ای از نظریه‌های ارائه داده و سعی می‌کنند بر پایه اشتراک‌های آنها را معرفی کنند. در پژوهش حاضر بر مبنای مدل ارائه‌شده می‌توان نظریه‌های اندیشمندان مطروحه را ذیل چهار ایده کلی دسته‌بندی کرد. هر کدام از این ایده‌های کلی در طول تاریخ نظریه‌پردازی در حوزه توسعه به دهه‌های پارادایمیک قابل تقسیم‌بندی هستند. ایده غالب در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ ایده برنامه‌ریزی، در دهه ۶۰ الی ۸۰ نوسازی دولتی و ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی) و از دهه ۹۰ به بعد مشارکت‌محور بوده است. همچنین در این مدت از دهه ۹۰ تاکنون در هر ایده بازخوانی‌هایی نیز صورت پذیرفته است.

برای نظریه‌پردازان اولیه، توسعه صرفاً به معنای رشد درآمد سرانه در مناطق اقتصادی کم توسعه یافته بود. این هدفی بود که منشور ملل متحد در سال ۱۹۴۷ تلویحاً به آن اشاره نمود. بر اساس دیدگاه‌های اولیه توسعه (پارادایم برنامه‌ریزی)، امور اقتصادی

۱. لازم به ذکر است جعل واژه مذکور با ادبیات توسعه که نوسازی را گاهی به معنای نوسازی و گاهی به معنای مکتبی از مکاتب توسعه (در مقابل وابستگی و جهانی‌شدن) مراد می‌کنند، تفاوت دارد.

از امور غیر اقتصادی توسعه (امور سیاسی، فرهنگی و اجتماعی) متمایز شده و در اولویت قرار گرفت. فلذا دهه ۵۰ را می‌توان دهه تسلط پارادایم برنامه‌ریزی نام گذارد.

اما به مرور توازن میان این جنبه‌ها ضروری شناخته شد. آشکارتر شدن نارسایی‌های سیاست‌ها و فرایندهای صرفاً اقتصادی و ملازمت با رشد سریع نابرابری‌های فزاینده، سبب تلفیق جنبه کیفی و کمی توسعه در دهه ۶۰ شد. بنابراین دهه دوم توسعه مسائل جدیدی همچون گرسنگی، زنان، اشتغال، توزیع درآمد و... را مورد توجه قرار داد. این توجه‌ها لزوم مداخله بیشتر دولت را یادآوری نمود و شکست بازار، مجوز فعالیت هرچه بیشتر دولت و اولویت سیاست بر اقتصاد را گوشزد نمود. از این باب می‌توان دهه دوم توسعه را دهه غلبه تفکر نوسازی دولتی نام نهاد.

دهه ۸۰ دهه از دست رفته برای توسعه خوانده شد. برخلاف کارنامه چشمگیر برخی کشورها همچون بره‌های جنوب شرق آسیا (تایوان، سنگاپور، هنگ‌کنگ و کره جنوبی) در دهه ۸۰ بدبینی حاکم شد. فرایند تعدیل اقتصادی برای بسیاری از کشورها به معنای کنار گذاشتن با ویران کردن اکثر دستاوردهای گذشته به نام توسعه بود. فلذا اولویت اقتصاد با رویکرد جدیدی در لباس نئولیبرالیسم و بازار خودتنظیم‌گر و به رهبری تاچر و ریگان، خود را توسعه بخشید. از این‌رو دهه سوم، عصر حاکمیت ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی) و سردمداری طبقه متوسط نام دارد.

در مقابل در دهه ۱۹۹۰ روح توسعه‌گرایی تازه‌ای به وجود آمد. نظریه توسعه انسانی در این دهه مورد توجه قرار گرفت. علاوه بر این دو مسئله اساسی محیط زیست و مردم‌سالاری و مشارکت مردمی بیش از پیش حیاتی به نظر رسید. لذا پارادایم متأخر توسعه را پارادایم پساتوسعه یا توجه به عقلانیت بومی شکل داد (شیرزادی، ۱۳۹۱، ص. ۳۰).

در ادامه به تقریر نظریه‌ها و تطبیق برخی از آنها از نخله‌های مختلف با این مدل می‌پردازیم. در هر نظریه می‌توان وجوهی از مدل بالا را تشخیص داد و چگونگی گره‌خوردگی برخی وجوه با یکدیگر را بررسی نمود. توجه به این مهم ضروری است که در این مقاله مجال بررسی تفصیلی نظریه‌ها وجود نداشته و تنها به گزارش مختصری از هر نظریه اکتفا شده است.

الف. پارادایم برنامه‌ریزی متمرکز و نخبگانی: تفسیر نظریه‌ها در این پارادایم مبتنی بر محوریت دو عامل دولت و ساختارهاست و از این‌رو ممکن است حتی نظریه‌هایی که در دسته‌بندی‌های دیگر مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند، ذیل یک



پارادایم مقوله‌بندی شوند. در این پارادایم می‌توان نظریه‌های افرادی چون لویس، لیپست، اسملسر، هیگن، مائو، کاردوسو و فالتو و هانتینگتون و شومپیتر را نام برد. مارتین لیپست^۱ از برجسته‌ترین طراحان نظریه توسعه در دهه ۵۰ است. نظریه وی را به دلیل آنکه ساختار اقتصادی جامعه را مبنای مردم‌سالاری دانسته (قاضی مرادی، ۱۳۹۷، ص. ۸۱) و به نقش طبقه متوسط و احزاب در پیشبرد روند مردم‌سالاری‌سازی دارد (قاضی مرادی، ۱۳۹۷، ص. ۵۹) و همچنین از تأثیر نهادها و فرایندهای ساختاری از جمله سیاست‌های دولتی، گسترش اطلاعات در جامعه و تحرک منزلتی به عنوان عوامل مؤثر بر رشد سیاسی جامعه و مشارکت افراد یاد می‌کند (عنبری، ۱۳۹۰، صص. ۹۲-۹۳)، می‌توان میان محورهای دولت و ساختار و در ناحیه برنامه‌ریزی دسته‌بندی نمود.

نیل اسملسر^۲ از دیگر متفکران این دسته به شمار می‌رود. وی که از جامعه‌شناسان اولیه و نظریه‌پردازان کارکردگرایی است، جامعه پیشرفته را با تمایزات ساختاری یا تفکیک کارکردی عناصر ساختی توضیح می‌دهد (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶، ص. ۹۱). اسملسر توسعه را منحصر در توسعه اقتصادی دانسته و آن را با توجه به چهار زمینه فناوری، کشاورزی، صنعت و بوم‌شناسی تبیین می‌کند (حقیقی، ۱۳۸۵، ص. ۱۱). او در تشریح روند توسعه، ایجاد نهادهای جدید را آخرین مرحله می‌داند و حتی شکل‌گیری رفتار جمعی را در قالب جنبش‌های اجتماعی بیان می‌کند (شعبانی، ۱۳۹۷). تأکید بر هماهنگی و هم‌نوایی متقابل میان ساخت‌های تمایز یافته مانند فعالیت‌های خانوادگی، نظام‌های ارزشی و نظام‌های قشربندی با قلمروی اقتصادی (اسملسر، ۱۳۷۲)، از دیگر دلایل جایابی نظری وی در دسته اول است.

اورت هیگن^۳ از روان‌شناسان نسل اول همچون مک‌لند، لرنر و اینکلس تلاش کرده است تا تحولات جوامع سنتی و مدرن را بر اساس ساختار شخصیتی افراد آنها تبیین کند. در نظریه او می‌توان به نوعی رابطه دوسویه میان شخصیت هر فرد و ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه او رسید. در جوامع سنتی شاهد تیپ شخصیتی اقتدارطلب و در جوامع پیشرفته شاهد تیپ شخصیتی خلاق هستیم و الزام‌هایی که هر تیپ شخصیتی ایجاد می‌کند سبب می‌شود تا یک جامعه بتواند راه خود را به سمت توسعه طی کند (Hagen, 1967, p. 30). نقش نخبگان و طبقه متوسط در این

1. Lipset
2. Smelser
3. Hagen

نظریه بسیار پررنگ است.

شاید با نگاه اولیه به نظر رسد که پارادایم‌های برنامه‌ریزی متمرکز و نوسازی دولتی، بیشتر مربوط به مدل‌های توسعه آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. اما رویکردهای مارکسیستی شوروی یا چینی را نیز نمی‌توان به سادگی به یکی از پارادایم‌های چهارگانه حواله داد. ممکن است برخی رویکردهای سوسیالیستی در بخش برنامه‌ریزی، برخی در قسمت نوسازی دولتی و برخی نیز ذیل بخش مشارکت‌محور قابل دسته‌بندی باشند. مائو بر اساس اصل حداکثرسازی میزان بسیج تمامی منابع با توجه به محدودیت‌های فیزیکی موجود در جامعه روستایی چین نیل به توسعه را در دستور کار خود قرار داد. میراث مارکسیستی - لنینیستی شوروی با تغییراتی در چین کمونیستی به اجرا درآمد. با توجه به اینکه الگوی مائوئیستی صرفاً به تغییر نمی‌پردازد بلکه هدفش، هدایت و راهنمایی در عرصه عمل است (کوز و وانگ، ۱۳۹۶، صص. ۶۴-۸۲). تالی منطقی آن همان‌طور که در عرصه عمل مشاهده شد ورود دولت به عرصه اقتصاد بود که پیامدهای مهمی در عرصه سیاست‌گذاری داشت. حزب کمونیست چین از انقلاب ۱۹۴۹ تاکنون مقر برنامه‌ریزی مرکزی بوده و بروکرات‌ها و تکنوکرات‌های حزبی در این روند نقش مهمی را ایفا کردند (به غیر از دوران انقلاب فرهنگی). به صورت مشخص دولت با الگوی مائوئیستی در حوزه‌های ذیل برنامه‌ریزی کرد: «اصلاحات ارضی، میزان کلی سرمایه‌گذاری، ترکیب سرمایه‌گذاری در هر بخش، راهبردهای صنعتی‌شدن، سیاست قیمت‌گذاری، سیاست مالیاتی، فناوری، مالکیت و مدیریت واحدهای تولیدی و رابطه میان کار ییدی و کار فکری» (Selden & Lippit, 1982).

در اواخر دهه ۱۹۵۰ مطالعات توسعه ذیل تسلط پارادایم برنامه‌ریزی و نوسازی دولتی از نگاه غرب به سمت کشورهای جهان سوم بود. اما در اواخر دهه ۱۹۶۰، مکتب وابستگی با سلطه مکتب نوسازی دولتی و برنامه‌ریزی به معارضة پرداخت. اگرچه نظریه‌پردازان اولیه مکتب وابستگی مانند پل باران، سوئیژی، فرانک اولیه و... بسیار عام‌گرا بوده و توجه عمده‌ای به وضعیت تحمیلی از خارج مرزها و لزوم قطع ارتباط مرکز - پیرامون داشتند، اما نظریه‌پردازان جدید وابستگی مانند کاردوسو، فالتو، اودانل، ایوانز، گلد و... به جزئیات و تاریخیت، ساختارهای داخلی، فرایندهای سیاسی اجتماعی و امکان همزیستی توسعه و وابستگی (شیرزادی، ۱۳۹۱، ص. ۶۳)، سلطه خارجی و نیروهای سیاسی داخلی در کنار یکدیگر پرداخته‌اند (سو، ۱۳۹۴، ص. ۱۴۰). فرض اساسی کاردوسو و فالتو از مکتب وابستگی جدید مبین این نظریه است که ساختارهای



اجتماعی از تداوم و اهمیت برخوردارند اما بر اثر جنبش‌های اجتماعی و مبارزات طبقاتی سرنگون می‌شوند. آنها در شرایطی نظریه خود را مطرح می‌کنند که با توجه به بورژوازی ملی و طبقه متوسط و حتی بخشی از طبقه کارگر که در بخش بین‌المللی شده اقتصاد مشغول به کار و ذینفع است، دیگر نمی‌توان امید به تغییر وضع موجود را داشت و باید به تعامل میان ساختار و دولت پرداخت. با توجه به خاستگاه آنها که نظریه وابستگی است، نیروهای سیاسی در قالب دولت از میزانی از اهمیت برخوردارند که فعالیت آنان بتواند با ساختارهای داخلی و بین‌المللی مسلط وارد ارتباط شود. تغییرات اجتماعی، از سوی جامعه و طبقه متوسط نیست و شاهد مثال آنها دولت برزیل در ۱۹۶۴ است که در جهت دستیابی به توسعه وابسته شاهد ائتلاف سه بازیگر سیاسی بود: دولت اقتدارگرای نظامی بروکراتیک، شرکت‌های چندملیتی و بورژوازی محلی (ساعی، ۱۳۹۴، ص. ۱۵۷). اگرچه در ادامه تحولات نیز بورژوازی محلی توسط دولت سرکوب شد و همچنان قدرت در دست دو عامل دیگر یعنی دولت و شرکت‌های چندملیتی به‌مثابه نماینده ساختار بین‌المللی باقی ماند (Cardoso & Faletto, 1979). کاردوسو معتقد است که صورت‌بندی سرمایه‌داری امروزی، برای درک شرایط اجتماعی و ساختارهای توسعه کشورهای پیرامونی کارآمد نیست (کاردوسو و فالتو، ۱۳۵۹، ص. ۲۱۵).

ساموئل هانتینگتون^۱ نه از نسل اول بلکه از جمله نظریه‌پردازان نسل دوم و دهه ۷۰ است. اما بازخوانی وی از نظریه‌های توسعه، با تأکید بر ایجاد نهادهای سیاسی همراه است. نزد هانتینگتون مفهوم توسعه سیاسی و گسترش مردم‌سالاری بر اساس میزان صنعتی‌شدن، تحریک و تجهیز اجتماعی، رشد اقتصادی، فرهنگ تساهل و مشارکت سیاسی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد (هانتینگتون، ۱۳۷۰، صص. ۱۱۴-۱۳۶). به عقیده وی متغیر بین‌المللی و خارجی اصلی‌ترین متغیر است که اثرگذارترین مثال این متغیر را می‌توان در اعمال فشار کشورهای مدرن بر جهان سوم مشاهده کرد. اولین و مهم‌ترین مسئله برای کشورهای جهان سوم شکل‌گیری هویت ملی است. مسئله دوم نهادسازی است و اینجاست که نقش دولت قدرتمند عیان می‌شود (هانتینگتون، ۱۳۷۰، صص. ۳۲۵-۳۴۱). در واقع هانتینگتون بر نقش ناچیز توده‌ها در توسعه تأکید می‌کند و بر اساس مطالعات آماری و میدانی نشان می‌دهد که از ۳۳ مورد گزار در موج سوم مردم‌سالاری، تنها در شش مورد توده‌ها قدری نقش داشته‌اند (هانتینگتون، ۱۳۸۱، صص. ۱۶-۳۰). توسعه در آرای هانتینگتون را می‌توان رسیدن به یک وضعیت



بهینه در ساختار بین‌المللی که رژیم داخلی کشور مورد حمایت خارجی به‌ویژه قدرت‌های مرکزی قرار گرفته باشد و دولتی کارآمد و پاسخگو به نیروهای سیاسی دانست. از این منظر هانتینگتون میان دو طیف ساختار و دولت قرار می‌گیرد.

ب. پارادایم نوسازی دولتی: در پارادایم نوسازی دولتی با تمرکز بر عاملیت دولت می‌توان به نظریه‌های لرنر، لفت‌ویچ، فوکویاما اشاره کرد. از مشهورترین مطالعات اولیه در مورد نوسازی توسط دانیل لرنر^۱ در سال ۱۹۵۸ صورت پذیرفت. لرنر به ترتیب زمانی از چهار مرحله نوسازی نام می‌برد: شهرنشینی، سواد، مشارکت رسانه‌ای و مشارکت انتخاباتی (Lerner, 1964, pp. 22-98). در وضعیت پایین‌تر از شهرنشینی، هیچ رابطه‌ای میان متغیرهای بالا به‌وجود نمی‌آید. در نتیجه حالتی از هرج‌ومرج پیش می‌آید که خروج از آن، جز به مدد سیاست منتج از توسعه، یعنی حفظ موقتی اقتدارگراترین شکل حکومتی، امکان‌پذیر نیست (Lerner, 1964, pp. 59-67). بر اساس الگوی حاضر می‌توان نظریه‌های لرنر را میان محورهای عاملیت و دولت و ناحیه نوسازی دولتی قرار داد.

آدریان لفت‌ویچ از دیگر متفکران متأخر توسعه بعد از دهه ۸۰ است. بازخوانی وی از مطالعات توسعه با تأکید بر اهمیت ماهیت دولت و مرکزیت وی در فرایند توسعه است. دغدغه لفت‌ویچ برقراری نسبت میان سیاست و توسعه و تأکید بر نقش سیاست در توسعه است. از نظر وی دولت توسعه‌گرا باید به‌مثابه کارگزار اصلی در روند توسعه به شکلی ویژه مورد توجه باشد. در نگاه این متفکر ما شاهد یک سه‌گانه، دولت، جامعه و ساختار هستیم که ترتیب اهمیت آنها نیز بدین‌گونه است و ایدئال نگارش او را می‌توان در یک دولت توسعه‌گرای مردم‌سالار دید. (لفت‌ویچ، ۱۳۸۵، صص. ۹-۱۰).

اندیشه فرانسیس فوکویاما را نیز می‌توان در نوع دوم دسته‌بندی نمود. وی معتقد است توسعه در نهایت محصول تصمیم‌های سیاسی در مقاطع حساس تاریخی است. او تأکید دارد بعد از سه دهه و به خاطر گسترش ویژه‌پروری و پدرسالاری در نظام‌های مردم‌سالار نوظهور و حتی باثبات بار دیگر اهمیت وجود یک نظام اداری مستقل شایسته‌سالار در حال افزایش است. از این‌رو، نتیجه می‌گیرد چالش آینده مردم‌سالاری‌ها برقراری توازن میان حاکمیت قانون از یک‌سو حکمرانی خوب و کارآمد از سوی دیگر است. فوکویاما که در نظریه‌های اولیه خود لیبرال دموکراسی را نظریه غالب در پایان تاریخ دانسته بود، از ۲۰۱۴ و در کتاب نظم و زوال سیاسی به

1. Lerner



چالش‌های لیبرال دموکراسی در قرن ۲۱ می‌پردازد و برای کشورهای آفریقایی، آمریکای لاتین و خاورمیانه با توجه به تاریخ کشورهای توسعه یافته اولویت را به دولت قوی و انحصارگر خشونت می‌داند که بتواند نظم را در کشور حفظ کند (فوکویاما، ۱۳۹۶، صص. ۴۸۰-۵۰۳) و پس از آن گذار به توسعه و مردم‌سالاری رخ می‌دهد. اگرچه هنوز لیبرال دموکراسی غربی با وجود آنکه مورد نقد فوکویاما قرار گرفته است با توجه به نقش فعال شهروندان و جامعه در سیاست مطلوب فوکویاما است. در نهایت وزن دولت در نظریه او در خصوص توسعه از مردم بالاتر است.

ج. پارادایم ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی): محوریت دو عامل جامعه و ساختار، سبب تکوین این پارادایم شده است. از این‌رو نمی‌توان به‌صرف لیبرال بودن، یا رویکرد کمی و فیزیکی داشتن به توسعه، یا تمرکز بر رشد اقتصادی، لوئیس و روستو را کنار یکدیگر قرار داد. در این دسته می‌توان روستو، دال، هایک، فریدمن، پولانی، عجم اوغلو را از جمله ساختارگرایان اقتصادی، بوردیو، برینگتون مور، والرشتاین را از جمله ساختارگرایان اجتماعی و اینلگه‌هارت را از جمله ساختارگرایان فرهنگی به حساب آورد.

والترز روستو^۱ از نظریه‌پردازان نسل اول توسعه، جایگاهی غیرقابل چشم‌پوشی برای کارآفرینان و فعالان هر نظام سیاسی در توسعه عرضه کرده است. در عین حال ساختارها از آن جهت در فرایند توسعه نقش ایفا می‌کنند که می‌توانند محدودیت‌ها یا فرصت‌آفرین باشند. بر این مبنا در مدل پیشنهادی دیدگاه روستو میان محورهای جامعه و ساختار و در ناحیه ساختارگرایی اجتماعی و اقتصادی قرار می‌گیرد. وی در نظریه خود به افزایش سرمایه‌گذاری و پس‌انداز از درآمد ملی تأکید دارد و می‌توان ابتداء بر کارآفرینان و طبقه متوسط را در اینجا از او سراغ گرفت. اگر اندیشه پیشرفت اقتصادی در مراحل اولیه خود میان نخبگان یا زبان‌دیدگان وضع موجود محبوبیت پیدا می‌کند اما در واقع این کارآفرینان ریسک‌پذیر هستند که نقش اصلی را بر عهده دارند (هانت، ۱۳۷۶، ص. ۱۱۱). بعد دیگر نظریه روستو که از اهمیت در پژوهش حاضر برخوردار است، عامل ساختار می‌باشد که در محک‌های انتقال از مراحل قبلی به مراحل بعدی خود را بازنمایی می‌کند: انقلاب سیاسی، ابداع فناوریانه، شرایط مساعد بین‌المللی و... (روستو، ۱۳۷۴). با توجه به زمینه‌ای که روستو در آن به طرح نظریه‌های خود پرداخت، مقابله با کمونیسم بعد از جنگ جهانی دوم و طرفداری از حمایت‌های



خارجی ایالات متحده، عامل ساختار بین‌المللی دارای اهمیت حیاتی می‌باشد. اتصال به نظام سرمایه‌داری جهانی اگر توسط کشورهای در حال توسعه رخ ندهد آنها به مراحل پیشرفته رشد نمی‌رسند. این کشورها اگر در سودای دستیابی به جایگاهی بهتر در سطوح داخلی و بین‌المللی هستند بایستی در سیاست خارجی خود همسویی با ایالات متحده را برگزینند تا بتوانند از کمک‌ها وام‌های خارجی بهره‌مند شوند (سو، ۱۳۹۴، صص. ۳۷-۳۸). اینکه گفته شود دولت در نظریه روستو دارای نقش نیست سخنی نادرست است. روستو بر این باور است که دولت‌ها نقش معینی در پیشبرد و تداوم روند ایفا می‌کنند. آنها شرایط لازم را برای آغاز چنین روندی ایجاد می‌کنند؛ اما نقش دولت صرفاً در حد آغازگر باقی می‌ماند و نقش‌های اصلی را متغیرهای ذکر شده بر عهده دارند (هتته، ۱۳۹۲، ص. ۹۵).

دال^۱ از جمله نظریه‌پردازان نسل اول بوده که در خصوص رابطه مردم‌سالار و توسعه اقتصادی آثاری را در دهه ۵۰ منتشر کرد. از نظر وی پلی‌آرشی منتهای آمال توسعه سیاسی را تشکیل می‌دهد. درعین حال حصول پلی‌آرشی مشروط به توسعه و وفور اقتصادی است. پلی‌آرشی یا حکومتی که در آن مراکز قدرت متعدد باشند به بهترین وجه نمایانگر نقش شهروندان و قدرت آنهاست (دال، ۱۳۸۹، صص. ۱۱۹-۱۳۶). دال از این منظر نمی‌تواند به دولت به‌عنوان متولی اصلی توسعه تعلق خاطر داشته باشد. با توجه به آنکه دال از بروکراسی و فساد اداری به‌عنوان دشمن شماره یک مردم‌سالار یاد می‌کند و مثالی هم که می‌زند فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی است (دال، ۱۳۸۹، ص. ۱۸۷). به نظر نمی‌رسد که بتوان از برنامه‌ریزی در ایده‌های او سراغ گرفت. حتی دال نظر متخصصان جامعه را صرفاً راهنما برای شهروندان و آرای آنان می‌داند و نه اینکه با اقتدار بتوان بر رأی مردم به بهانه اولویت تخصص غلبه کرد.

هایک^۲ به لحاظ معرفت‌شناختی در نظریه خود متأثر از تلقی کانت از فهم و شناخت انسانی است. بر این اساس او معتقد است که برنامه‌ریزی اجتماعی متمرکز امری محال است. او استدلال می‌کند که شناخت اجتماعی خصلتی عملی دارد و ما تحت فرمان قواعدی هستیم که هیچ شناختی از آن نداریم. شناخت اجتماعی تکه‌تکه در بستر نظم اجتماعی خودانگیخته عمل می‌کند که در طول زمان تکامل پیدا می‌کند. همچنین هایک بر اهمیت نهادها و ساختارهای اجتماعی مانند مذهب تأکید می‌کند و ارتباط آن را با بازار و پایین آوردن هزینه‌های مبادله نشان می‌دهد (گری، ۱۳۸۴،

1. Dahl
2. Hayek

صص. ۹۳-۱۲۰). او معتقد است تأثیر مذاهبی که بر مالکیت شخصی و خانواده تأکید دارند در امر تولید و بازتولید بیش‌تر است. هایک بر این باور است که نهادهای اجتماعی در نتیجه عمل انسانی پدید می‌آیند اما نه از طرح و طراح انسانی. می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که هایک در نظریه خود به دنبال ایجاد یک تعادل میان امر انسانی و امر خارج از کنترل انسان است. در خصوص نقش کارآفرینی و کارآفرینان و شناخت آنها در بازار در فلسفه هایک می‌توان نشانه‌هایی پیدا کرد؛ اما این به معنی گذار از مردم به سمت بخش خصوصی و طبقه متوسط توسط هایک نیست. بازار به‌مثابه نمادی است از کل جامعه در اندیشه هایک که در برابر برنامه‌ریزی متمرکز سوسیالیستی قرار می‌گیرد (هایک، ۱۳۹۰، صص. ۲۲۱-۲۳۵).

اگرچه حتی هایک نیز منکر نقش دولت نیست و بر این نکته تأکید می‌کند که آزادی فردی صرفاً تحت حکومت قانون می‌تواند بروز پیدا کند اما با سیاست‌گذاری اقتصادی توسط دولت به‌ویژه به شیوه‌ای که بعد از جنگ جهانی دوم شاهدش هستیم را رد می‌کند (هایک، ۱۳۹۰، صص. ۱۲۳-۱۳۷). اصیل‌ترین پیشنهاد هایک در حوزه سیاست عمومی، اوج ابتدای او بر جامعه است: چاپ پول توسط بخش خصوصی تحت شرایطی خاص (هایک، ۱۳۹۴، صص. ۲۱-۷۵). هایک در توجه به ساختارها معتقد است از آنجا که ساختار جامعه مدرن وابسته به سازمان نبوده و به‌صورت یک نظم خودجوش رشد کرده است، توانسته به چنان درجه‌ای از پیچیدگی دست یابد که بسیار فراتر از توان هر گونه سازماندهی عامدانه است (هایک، ۱۳۸۰، صص. ۸۷). نهادهای و ساختارهای اجتماعی در ارتباط با فردگرایی راستین مدنظر هایک سبب می‌شود تا در جهت جستجویی برای فهم درک او از توسعه به‌جانمایی نظریه او بین محور ساختار و جامعه برسیم.

فلسفه اقتصادی میلتن فریدمن از اقتصاددانان مکتب پول‌گرایی، نیز همچون هایک، بر مبنای نظام اقتصادی بازار آزاد با دخالت حداقلی دولت است. فریدمن بر این باور است که دخالت دولت سبب می‌شود تا جامعه از حق انتخاب و رقابت محروم شود و اندیشه آزادی به محاق رود (فریدمن، ۱۳۹۷، صص. ۳۹-۵۴). در اندیشه فریدمن می‌توان به آزادی به چشم مقوله‌ای مرکزی نگاه کرد که مردم، ارزش‌های موجود در هر جامعه (ساختارها) و دولت را به‌هم پیوند داده و توسعه موردنظر او را به منصف‌ظهور می‌رساند: «آزادی اقتصادی شرط اصلی آزادی سیاسی است. همین که مردم را آزاد بگذارند که با یکدیگر همکاری کنند بی‌آنکه اجباری در میان باشد یا قدرتی به هدایت آنان بپردازد، محدوده اعمال قدرت سیاسی نیز خود به خود محدود خواهد شد»

فریدمن، ۱۳۷۸، ص. ۹). حتی اعطای برخی کارکردهای دولت به بخش خصوصی در اندیشه فریدمن امری پسندیده و پذیرفته شده است. او استدلال می‌کند که نابرابری به‌عنوان محافظی علیه سرکوب دولت عمل می‌کند. به باور او انباشت ثروت در دستان بخش خصوصی «کانون‌های قدرتی» را در سراسر جامعه ایجاد می‌کند؛ یعنی وضعیتی که توزینی در برابر قدرت سیاسی دولت به‌وجود می‌آورد و به تحقق جامعه‌ای آزادتر کمک می‌کند (کلارک، ۱۳۹۶، ۲۶۳). در کنار توجه به کل جامعه در مفهومی تحت عنوان بازار، بخش خصوصی و سرمایه‌داران و کارآفرینان به‌مثابه طبقه متوسط نقشی مهمی در توسعه دارند.

کارل پولانی نیز مانند هایک در ۱۹۴۴ کتاب خود را عرضه نمود. هر دو برای ریشه‌یابی فاجعه‌های نیمه اول قرن ۲۰ اقدام به نظریه‌پردازی نموده بودند، با این تفاوت که هایک به طرفداری از بازار آزاد دست زده و پولانی به نقد بازار آزاد پرداخته بود. پولانی معتقد بود بازار آزاد بر آرمان‌شهری محض دلالت دارد. نظام بازار آزاد برخاسته از طبیعت و سرشت انسانی نیست؛ بلکه محصول اقدام هدفمند دولت در صیانت از منافع طبقاتی گروه‌های خاص است. از این منظر تا قبل از نظام بازار آزاد، اقتصاد در خدمت اجتماع بود و به اصطلاح در روابط اجتماعی حک شده بود؛ اما بعد از نظام بازار آزاد، فک‌شدگی اقتصاد از جامعه رخ داد، به‌طوری‌که باید معادلات حاکم بر آن را مستقل و به‌صورت خودبسنده بررسی نمود. از منظر وی دگرگونی جهان در پاسخ به نظام خودتنظیم‌گر، محصولی جز فاشیسم و سوسیالیسم نداشته است. بازارهای مالی نه ناشی از گرایش طبیعی انسان، بلکه حاصل شکل‌گیری دولت - ملت‌ها در قرن ۱۵ و ۱۶ و دولت‌های ملی بود که خود حاصل جنگ‌های وحدت‌بخشی سرزمینی بوده‌اند. در واقع اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، تمدن قرن ۱۹ را از بین برد. رفتار انسان اقتصادی نه ناشی از ذات منفعت‌طلب، بلکه ناشی و تابع نهادهای اجتماعی است. درواقع پولانی را می‌توان پیروی نهادگرایی دانست و همانند سیاست‌های کینزی نیودیل حامی سوسیالیسم دموکراتیک بود (پولانی، ۱۳۹۶).

نورث از دیگر نهادگرایانی است که در نظریه خود عقلانیت ابزاری و اطلاعات نامحدود را مورد نقد قرار می‌دهد. این مفاهیم پیش‌فرض‌های ایده برنامه‌ریزی هستند پس نمی‌توان نورث را ذیل این ایده تعریف کرد. نورث نهادها را به دو دسته نهادهای رسمی و غیررسمی تقسیم می‌کند که قوانین اساسی و قواعد عملیاتی نهاد های رسمی‌اند و نهادهای غیررسمی نیز شامل مواردی همچون اخلاق، هنجارها، سنت، ایدئولوژی و... می‌باشد (نورث، ۱۳۷۷، ص. ۶۹). همچنین نورث از دو عنصر دارای



اهمیت ویژه در عرصه اجرا نام می‌برد: دولت و ایدئولوژی. دولت نیز به گونه‌های مستقیم در غالب مالکیت و غیرمستقیم در غالب انگیزش نقش ایفا می‌کند. در نظر نورث کنترل خشونت پایه‌گذار از نظام‌های دسترسی محدود به دسترسی باز است. دولت در اینجا اهمیت اولیه خود را دارد که باید کارکرد کنترل خشونت را ایفا کند و در عرصه نهادی هم که اهمیتمش ذکر شد. همچنین در نظام‌های دسترسی محدود دولت وظیفه توزیع رانت بین نیروهای سیاسی برای عدم به وقوع پیوستن خشونت را بر عهده دارد (نورث، ۱۳۹۵، صص. ۱۵-۴۶). در نظام ایدئال داگلاس نورث، در کنار اهمیت ساختارها که خود را در غالب نهادها نشان می‌دهند، جامعه نقشی حیاتی می‌تواند نظام‌های دسترسی باز به‌مثابه بهترین نوع نظام‌های حاضر در جهان داشته باشد.

اگر ایده نورث عبور از اندک‌سالاری و گذار به ارتباط میان فرادستان بود، ایده اوغلو عبور از اندک‌سالاری و گذار به ارتباط میان فرادستان و فرودستان است (عجم‌اوغلو رابینسون، ۱۳۹۴، ص. ۱۴). وی اهمیت مواردی همچون جغرافیا (عجم‌اوغلو رابینسون، ۱۳۹۳، صص. ۸۱-۹۰)، فرهنگ (عجم‌اوغلو رابینسون، ۱۳۹۳، صص. ۹۰-۹۸) و غفلت کارگزار انسانی (عجم‌اوغلو رابینسون، ۱۳۹۳، صص. ۹۸-۱۰۴) که عموماً علل توسعه‌نیافتگی تلقی می‌شوند را مورد نقد قرار می‌دهد و نقش اصلی را به نهادها می‌دهد. در خصوص نقش دولت باید گفت که به عقیده عجم‌اوغلو، دولت به‌صورت منحصربه‌فردی با نهادهای اقتصادی پیوند خورده و همه دولت را به‌عنوان اعمال‌کننده قانون و نظم و انضباط و ضامن حقوق اموال و قراردادهای می‌شناسند و غالباً دولت تأمین‌کننده کلیه خدمات عمومی است. از یک‌سو نهادها نشانی هستند از محوریت نوعی «ساختار» در نظریه او و از سوی دیگر بر اساس اهداف و ایدئال نگارشی که در نظرات او می‌توان دید در نهایت به اندیشه فراگیری نهادها و مردم‌سالاری می‌رسد که حاکی از ایفای نقش عامل «جامعه» می‌باشد. بر این اساس عجم‌اوغلو نیز در الگوی حاضر میان محورهای ساختار و جامعه قابل‌جانمایی است.

رونالد اینگلهارت^۱ به نقد نظریه نوسازی پرداخته و زیربنای تغییرات اجتماعی را فرهنگ می‌داند. او برخلاف لیپست که ثروت بیشتر را مایه حفظ مردم‌سالاری می‌داند؛ اثر توسعه اقتصادی بر مردم‌سالاری را از طریق گرایش‌ها به رشد تغییرهای فرهنگی تبیین می‌کند (اینگلهارت، ۱۳۷۳، صص. ۲۳-۲۴). به‌طوری‌که ارزش‌های ابراز وجود به‌جای بقا و ارزش‌های عقلانی سکولار به‌جای ارزش‌های سنتی قرار می‌گیرند

(اینگلهارت، ۱۳۸۹). اینگلهارت در نظریه خود ارزش زیادی به امور ساختارمند می‌دهد. در توسعه از نگاه اینگلهارت، عامه مردم به‌مثابه متولی توسعه از پایین شناخته می‌شوند و این متأثر از تأثیر پذیرفتن اینگلهارت از روند غالب شدن پساتوسعه در عرصه نظریه‌پردازیست. اینگلهارت گروه‌های جوان را حامل ارزش‌های فرامادی و پساتوسعه می‌داند که بر خلاف نسل پیشین دغدغه‌های اقتصادی‌ای که همه زندگی آنها را تشکیل دهد ندارند (قاضی مرادی، ۱۳۹۷، صص. ۶۵-۷۳). توسعه از منظر اینگلهارت فرایندی است که طی آن رهایی‌بخشی و آزادی انسانی رخ می‌دهد (اینگلهارت، ۱۳۸۹، ص. ۵۱).

د. **پارادایم مشارکت‌محور:** نظریه‌های آمارتیاسن، اسکوبار و گریم گیل را می‌توان از جمله نمونه‌های پارادایم آخر دانست. آمارتیاسن^۱ هندی‌الاصل در شرایطی که نظریه نولیبرالیسم مطرح شده و به گفتمان غالب تبدیل شده بود به پدیده فقر، نابرابری، قحطی و روی‌هم‌رفته حمایت از جامعه در روند توسعه تأکید می‌کرد. ایده اصلی آمارتیا سن تحت عنوان توسعه به‌مثابه آزادی، در عین اینکه یک رویکرد سیستمی است و بر اهمیت متغیر ساختار پافشاری می‌کند، بر نقش فاعلی انسان به‌عنوان هدف و ابزار توسعه تأکید دارد. توسعه در دیدگاه وی یک توسعه کیفی است و دولت وظیفه دارد خدمات اجتماعی و رفاهی مانند آموزش و بهداشت و درمان را به مردم ارائه داده و فقر را ریشه‌کن کند. در عین حال انسانی که او از آن بحث می‌کند نقش‌آفرین است و نه منفعل و نقش‌پذیر. پس می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که در این مدل شهروندان صرفاً دریافت‌کننده خدمات نیستند و خود باید در روند توسعه نقش ایفا کنند. در پی خودشکوفایی شدن انسان و رهانیده شدن از فقر مطلق خود او نیز دوشادوش دولت باید مسئولیت اجتماعی خود نسبت به اجتماعش را پذیرا باشد و در راه آن فعالانه بکوشد (سن، ۱۳۸۱، صص. ۲۵-۴۵). رابطه‌ای که بین دولت و جامعه در اندیشه سن در توسعه یعنی آزادی وجود دارد در واقع یک رابطه دوسویه و دیالکتیکی است. (سن، ۱۳۸۳، ص. ۱۲۹).

نهادها به‌مثابه ابزارهایی تحلیلی در اندیشه سن در همین رابطه دیالکتیکی معنا پیدا می‌کنند. در عین توجه به بازار، به‌مثابه نهادی که مشارکت عمومی جامعه در آن تجلی پیدا می‌کند، سیاست‌های عمومی نیز نیاز است که کژکارکردها و نواقص بازار را بپوشاند. این نظریه از یک‌سو بر سیاست‌های عمومی به‌مثابه ابزاری برای هدف توسعه



که همانا انسان است بنا نهاده می‌شود و ازسوی دیگر انسان نقش فعال خود را در نهاد بازار ایفا می‌کند. بازار از نهادهایی است که به فرد در خودشکفایی‌اش کمک می‌کند (سن، ۱۳۹۰، ص. ۳۲). البته با طرح نظریه انتخاب جمعی توسط آمارتیا سن و نقد عقلانیت کامل (سن، ۱۳۹۸) و حداکثر کردن نفع شخصی و سازگاری درونی گزینش‌های فرد از فردگرایی اقتصاد مدرن فاصله می‌گیرد (سن، ۱۳۸۱، صص. ۱۲۵-۱۶۰). تأکید اصلی نظریه آمارتیا سن همان چرخش از جهان‌شمول‌گرایی به بومی‌گرایی و از محوریت رشد اقتصادی در توسعه به محوریت شاخص‌های انسانی است. اگرچه سخنانی درباره نقش دولت درباره افزایش طول عمر و میزان باسوادی و... هم بیان نموده است. مثل سایر پیروان پساتوسعه که برای دغدغه فقر و قحطی و نابرابری و بیکاری، متوسل به دولت رفاه می‌شوند؛ اما خودشان نیز مخالف مداخله بیش از حد دولت هستند و از این جهت می‌تواند با توسعه مشارکتی همساز باشد. چراکه توسعه لزوماً همواره و در همه زمینه‌ها، به‌طور کامل دولتی یا به‌طور کامل جامعه‌محور نمی‌تواند رخ دهد. بر اساس مدل ارائه شده می‌توان نظریه‌های آمارتیا سن را میان محورهای عاملیت و جامعه و در ناحیه مشارکت‌محور قرار داد.

در زمینه نقد توسعه غربی، برای نخستین بار کسانی چون «آرتور اسکوبار»^۱ و «گوستاو استوا»^۲ به نقد معنای مدرن توسعه پرداختند. این پیش فراوان ضمن انتقادات ساختاری خود به این نکته نیز اذعان داشتند که توسعه در گفتمان استعماری قبلی، شمال را به‌عنوان پیشرفته و مترقی تصویر کرده و در مقابل، کشورهای جنوب را به‌عنوان عقب‌مانده، بدوی و روبه انحطاط نشان‌دار نموده است (Escobar, 1995, p. 91). در دوره‌ای که اسکوبار نظریات خود درباره توسعه را ارائه می‌دهد سیطره فرهنگ غرب و سیر خطی توسعه دچار بحران می‌شود و فرهنگ‌های محلی به‌مثابه ساختارهای حیاتی داخلی اهمیتی دوباره می‌یابند. در اندیشه پساتوسعه، توسعه دیگر امری وارداتی از خارج یا فرآورده یک دیکتاتور مصلح یا حکومت متمرکز برنامه‌ریز نیست. توجه به نقش طبقات مختلف مانند دهقانان نه به‌مثابه افرادی بی‌فرهنگ که باید تحت آموزش قرار گیرند بلکه دارای خرده‌فرهنگی محلی که ارزشمند است رایج می‌شود. پیوند میان ساختار و مردم در امری غیرمنتظره مانند یک جنش دهقانی از پایین، آغازگر روند توسعه از پایین در نظر اسکوبار است (ضیایی، ۱۳۹۵). نظریه پساتوسعه از دیدگاه‌های رایج درباره جامعه فاصله می‌گیرد. طبق نظر آرتورو اسکوبار، پساتوسعه به فرهنگ و

1. Arturo Escobar
2. Gustavo Esteva

معرفت محلی توجه دارد و نوعی دیدگاه نقادانه در برابر علوم رایج ارائه می‌دهد و ارتقای جنبش‌های مردمی محلی را تشویق می‌کند. آرتور اسکوبار نیز از جمله طرفداران نظریه فوکو و ادوارد سعید، به همین سیاق، با استفاده از مفاهیم قدرت، سلطه و گفتمان، شرایط توسعه بعد از جنگ جهانی دوم را تبیین می‌کند. اسکوبار رویکردهای توسعه را مبتنی بر ایدئولوژی دانسته و منتقد از بالا به پایین، قوم‌سالارانه و فن‌سالارانه و از غرب به شرق بودن آن است؛ و به طبقات پایین جامعه علیه توسعه مدرن و خدمت به توسعه درون‌زا توجه دارد (Escobar, 1987).

نقد بسیاری از نظریه‌های توسعه، نادیده گرفتن نقش عامه مردم و مبتنی بر دوگانه سازی میان اقتدارگرایی و مردم‌سالاری است. گریم گیل هم نظریه‌های ساختاری و هم نظریات عاملیت دولت نوسازی، و هم نظریه‌های نخبه‌گرای طبقه متوسط را مورد نقد قرار می‌دهد. او در طرد نخبه‌گرایی و اراده‌گرایی، مردم را در مقام عامل سیاسی در نظر می‌گیرد. از این منظر زمانی این عاملیت سیاسی متحقق می‌شود که جامعه مدنی شکل گرفته و محور قرار داده شده باشد. برای استقرار مردم‌سالاری لازم است جامعه مدنی قدرتمندی شکل گرفته باشد، در غیر این صورت حتی با تغییر حکومت اقتدارگرا، حکومت اقتدارگرای دیگری جای آن را خواهد گرفت. وی البته برای عاملیت نخبگان سیاسی نیز اهمیت قائل است و آنها را درون جامعه مدنی قدرتمند و در محور رابطه دولت و جامعه مدنی مهم در نظر می‌گیرد. از این منظر برای استقرار و تداوم جامعه مدنی بسیار مهم است که هم دولت و هم جامعه مدنی مشروعیت یکدیگر را به رسمیت بشناسند و حق دیگری را برای عمل کردن آزادانه در حوزه به دقت مشخص شده رقابت، رعایت کنند. (قاضی مرادی، ۱۳۹۷، صص. ۳۰۵-۳۰۷).

گیل به نقش نیروهای جامعه مدنی اهمیت اساسی داده و معتقد است تنها در حضور به رسمیت شناخته شده ایشان است که حوزه عمومی امکان فعالیت و شکل‌گیری گروه‌های خودگردان را دارا خواهد بود. در واقع اگرچه گیل به ساختارها هم توجه دارد، اما نقش مردم به‌عنوان عامل سیاسی را برجسته‌تر می‌داند. از این منظر می‌توان نظریه گیل را میان دو محور جامعه و عاملیت در آمد و شد دانست و در ناحیه مشارکت محور قرار داد.

همچنین هنری مینتزبرگ^۱ از دیگر افرادی است که با تفکیک چهار نوع سازمان و استراتژی توسعه، سازمان ماشینی، سازمان کارآفرینانه، سازمان حرفه‌ای و سازمان

1. Henry Mintzberg

آدهوکرآسی را از یکدیگر متمایز می‌کند. او با رد تمرکزگرایی درون این برنامه‌ها، قدرت سیستم یکپارچه در سازمان ماشینی. قدرت رهبر کارآفرین در سازمان کارآفرینانه را نقد کرده و توجه خود را معطوف سازمان‌های نامتمرکز و خودظهور با رهبری محیط می‌کند (مینتزرگ، ۱۳۹۲، ص. ۲۶۵).

۳-۵. تحلیل سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی با الگوی پیشنهادی

پرسش سوم مقاله آن بود که سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی ایران، از منظر توجه به ابعاد اجتماعی، چگونه تحلیل می‌شوند؟ برنامه‌های توسعه در ایران همزمان با ورود عواید فروش نفت از سال ۱۳۲۷ به اجرا درآمد. تاکنون پنج برنامه قبل از انقلاب و شش برنامه بعد از انقلاب اسلامی تنظیم و اجرا شده است. برای ارزیابی و تطبیق این برنامه‌ها با الگوی پیشنهادی این مقاله، لازم است جهت‌گیری اصلی و مبانی این برنامه‌ها بررسی شود. روح غالب این برنامه‌ها تمرکز بر بخش‌های اقتصادی و عمرانی بوده است. برای بررسی دقیق‌تر در ادامه سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه بعد از انقلاب با الگوی پیشنهادی ارزیابی می‌شود. تاریخ نظریه‌پردازی جهانی در حوزه توسعه با نظمی زمانی در الگوی پیشنهادی تقسیم می‌شود. ایده غالب در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ ایده برنامه‌ریزی، در دهه ۶۰ الی ۸۰ نوسازی دولتی و ساختارگرایی اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی) و از دهه ۹۰ به بعد مشارکت‌محور بوده است. اما تاریخ برنامه‌ریزی در ایران اگرچه با چنین نظمی آغاز کرده است اما هنوز به پارادایم مشارکت‌محور نرسیده است.

برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر سیاست‌های کلی مشخص نگاشته نشده است. اما می‌توان از میان مواد هر برنامه، برخی مبانی را تشخیص داد. برنامه اول توسعه در سال ۱۳۶۸ و شرایط پس از جنگ تحمیلی نگاشته شد. اولویت‌دادن به رشد اقتصادی، توسعه عمرانی و تأمین نیازهای اساسی جامعه، از جهت‌گیری‌های اصلی این برنامه بود (قانون برنامه اول توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸). چنانچه مشخص است برنامه اول پس از انقلاب، در پارادایم اول توسعه مدل پیشنهادی، ذیل تفکر برنامه‌ریزی قابل طرح است.

برخلاف برنامه اول، برنامه دوم ذیل سیاست‌های کلی تدوین شد. لذا تعیین جهت‌گیری اصلی و مبنای برنامه دوم توسعه مشخص‌تر است. سیاست‌های کلی

برنامه دوم توسعه علاوه بر توجه به آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب به رعایت عدالت اجتماعی و گسترش تولید تأکید کرد (سیاست‌های کلی برنامه دوم توسعه، ۱۳۷۲). لذا برنامه دوم توسعه جمهوری اسلامی با توجه به پیامدهای برنامه اول، توزیع عادلانه را به اهداف خود اضافه کرد. با این رویکرد توسعه کشاورزی نسبت به صنعت و توسعه روستایی نسبت به شهری (قانون برنامه دوم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳) اولویت پیدا کرد. همچنین سیاست‌های کلی برنامه دوم توسعه در بند ۸ به «توجه و عنایت جدی بر مشارکت عامه مردم» تأکید کرده است، اما این مهم صرفاً در سازندگی کشور و واگذاری مؤسسه‌های اقتصادی به مردم لحاظ شده است و نمودهایی در برنامه دوم توسعه مانند تبصره ۴۱ یافته است. اگرچه در پیوست برنامه دوم، اهداف کلانی مانند تقویت مشارکت عمومی توسط خود مجلس نگاشته شد، اما نمود چندانی در متن برنامه نیافته است و نمی‌توان محوریت مشارکت مردمی را در آن یافت. چنانچه آشکارشدن نواقص پارادایم برنامه‌ریزی سبب تلفیق جنبه کیفی و کمی توسعه در دهه ۶۰ میلادی شد و مسائلی چون توزیع درآمد، مداخله بیشتر دولت را یادآوری نمود و از این‌رو می‌توان برنامه دوم توسعه جمهوری اسلامی را همگام با دهه دوم توسعه جهانی، ذیل غلبه تفکر نوسازی دولتی جای داد.

مطابق با نظم تاریخی جهانی، که ابتدا در دهه ۸۰ میلادی پارادایم ساختارگرایی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مسلط شد و سپس از اواسط دهه ۹۰ میلادی پارادایم مشارکت‌محور شکل گرفت، در برنامه‌های توسعه جمهوری اسلامی نیز با بدبینی به نوسازی بیش از حد دولت، عملکرد دولت هفتم در حوزه اقتصادی به ساختارگرایی و آزادی بازار خودتنظیم‌گر نزدیک شده و تفتن به بُعد اجتماعی نیز در دولت هفتم غالب شد. تأکید اساسی سند سیاست‌های کلی برنامه سوم توسعه بر حضور و مشارکت مردم به‌عنوان پایه توسعه کشور است. همچنین بند ۲۳ از این سیاست‌ها به‌صورت دقیق بیان می‌کند که از جمله سیاست‌های اصلی ساختار اجتماعی برنامه توسعه «گسترش و عمق بخشیدن روحیه تعاون و مشارکت عمومی، و بهره‌مند ساختن دولت از همدلی و توانایی‌های عظیم مردم» است (سیاست‌های کلی برنامه سوم توسعه، ۱۳۷۸). لذا در برنامه سوم توسعه، موضوع مشارکت اجتماعی و شکل‌های اجتماعی در موادی از برنامه از جمله ۱۰۴ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۸۲ گنجانده شد.

سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه نیز حاوی بندهای مشابه درباره مشارکت دادن مردم در امور عمومی و اقتصادی بود (سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه، ۱۳۸۲). سیاست‌های کلی برنامه چهارم در سال ۱۳۸۲ ابلاغ شده بود و دقیقاً همان

بند مهم ۲۳ سیاست‌های کلی برنامه سوم در بند ۱۸ سیاست‌های کلی برنامه چهارم تکرار شده بود (سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه، ۱۳۸۲). همچنین در برنامه چهارم توسعه می‌توان بیشترین توجه به مشارکت‌های اجتماعی را مشاهده کرد. ماده‌های ۵۲، ۶۹، ۷۱، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۰ از جمله این مواد است (قانون برنامه چهارم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۳).

بدین معنا مشارکت مردمی در برنامه‌های سوم و چهارم محوریت یافت. لذا سیاست‌های کلی برنامه سوم و چهارم را می‌توان ذیل پارادایم مشارکت‌محور ساختاربندی نمود.

اما مسیر سیاست‌های کلی سوم و چهارم بعد از آن تداوم و تکامل نیافت. اگرچه اصول مختلفی از قانون اساسی همچون اصل ۱۰۰، همکاری و مشارکت مردم را برای پیشبرد سریع برنامه‌های مختلف ضروری می‌داند، اما مجدداً اولویت ساختارهای اقتصادی در برنامه‌های پنجم و ششم ظهور کرد. البته این اولویت اقتصاد با سردمداری طبقه متوسط نبوده و نمی‌توان به صورت کامل این برنامه‌ها را ذیل پارادایم ساختارگرایی دسته‌بندی نمود.

به‌طور مشخص در سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه، بخش اجتماعی از سیاسی، دفاعی و امنیتی جدا شد و بحث مشارکت ذیل بخش سیاسی جای گرفت. بند ۳۶ سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه که ذیل امور سیاسی امنیتی درج شده، بدین شرح روبه‌روست: «تقویت حضور و مشارکت مردم در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی».

اما جالب آنکه در برنامه ششم توسعه دیگر اساساً اثری از چنین بندی نیز در مورد مشارکت نیست. مشارکت صرفاً محدود به نقش اقتصادی مردم شده است و بخش اجتماعی سیاست‌های کلی برنامه ششم توسعه شامل موارد زیر است: سلامت اداری، تأمین اجتماعی، نظام سلامت، تربیت بدنی، جمعیت، خانواده، ایثارگران، حاشیه‌نشینی، معماری و میراث فرهنگی (سیاست‌های کلی برنامه ششم توسعه، ۱۳۹۴).

این نحو نگاه به مشارکت مردمی در سیاست‌ها طبیعتاً نقش خود را در تدوین

۱. برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی، اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند.

برنامه نیز نشان داده و علی‌رغم اینکه در برنامه ششم توسعه، ماده‌های مختلفی به مشارکت اشاره داشته‌اند (برنامه ششم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶)، اما جالب اینجاست که هیچ‌یک از این بندها دیگر «مشارکت عمومی» مردم را چنانچه برنامه‌های سوم و چهارم توسعه طلب می‌کرد، جلب نمی‌کند؛ به‌عنوان نمونه در ماده ۲۵ بند الف، «مردمی‌شدن» به گسترش بخش خصوصی و تعاونی در اقتصاد تبیین شده و هدف آن افزایش بهره‌وری دستگاه‌های اجرایی خوانده شده است. ماده ۲۷ بند ۷ و ۸ اشاره به مشارکت مردم در حوزه برنامه‌ریزی محلی روستایی و عشایری و ایمن‌سازی سکونتگاه‌ها دارد. ماده ۲۸ بند الف مشارکت با بخش غیردولتی را برای کاهش هزینه‌های دستگاه‌های اجرایی طلب می‌کند. ماده ۷۷ بند الف در عنوانی مهم به مشارکت اجتماعی مردم و افزایش سرمایه اجتماعی اشاره می‌کند، اما قرار گرفتن این بند ذیل بیمه‌های اجتماعی، امور حمایتی و آسیب‌های اجتماعی و نسبت دادن آن به وظایف جمعیت هلال احمر، حاکی از تصور نادرست از مشارکت مردمی و صغیرپنداشتن مردم است. ماده ۸۰، مشارکت‌های مردمی را برای کنترل آسیب‌های اجتماعی به کار گرفته است (برنامه ششم توسعه جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶).

اگر بتوان برنامه ششم توسعه را تکامل‌یافته‌ترین برنامه ج.ا.ایران دانست، می‌توان گفت عدم توجه به ابعاد مشارکتی و عاملیت شأنیت اجتماعی همچنان قربانی توجه بیش از حد به ابعاد اقتصادی و ساختاری توسعه شده است. این سیطره، سبب نگاه بنگاه‌دارانه به مردم برای جلب سرمایه‌گذاری و حمایت مالی و اقتصادی دولت به مردم و پیامدهای مختلف از جمله بی‌توجهی به نیاز و نوع تقاضای مردم در برنامه‌ریزی الگوی همکاری و مشارکت با دولت شده است؛ به‌عنوان نمونه حتی در ابعاد ساختاری همکاری مردم در نهایت به حیثیت تصمیم‌گیری، نظارت و اجرا توجه شده و ابعادی چون مطالبه‌گری جمعی که رفتاری فعالانه از پایین‌به‌بالا است، مغفول مانده است (رضانی و شیخی، ۱۴۰۱).

نتیجه‌گیری

مرور انواع دسته‌بندی نظریه‌های توسعه حاکی از ابهام‌هایی برای بهره‌گیری توسط پژوهشگران و سیاستمداران است. بازتوصیف مبانی توسعه کشور گویای آن است که در مقاطع کوتاهی به چارچوب الگوهای مشارکتی و پایین به بالا، در رشد و پیشرفت جامعه توجه شده است. این رهیافت مردمی، البته مقدمات دیگری دارد که در نظر گرفتن میزان تولید ناخالص ملی، در کنار عوامل دیگری مانند توانایی‌های فردی،



شخصیت، بهداشت و آموزش (Meier, 2001, p. 23)، آزادی، کمال، سعادت و خوشبختی عموم افراد جامعه در روابط و مناسباتی عادلانه، انسانی و کارآمد (موثقی، ۱۳۹۸، ص. ۳۵) و پذیرش تفاوت‌ها و به رسمیت‌شناختن «چندفرهنگی» (سن و نوسبام، ۱۳۹۷) در جوامع از جمله آنهاست. امری که فرهنگ‌های بومی و محلی را ارزشمند دانسته (Escobar, 2004, p. 225) و تلاش می‌کند از دل مشارکت بومیان، مدلی بومزاد مبتنی بر داشته‌های هر بوم و فرهنگ ارائه کند. در واقع توسعه بومی، با رشد اقتصادی برانگیخته نمی‌شود، بلکه از لحاظ اجتماعی و زیست‌محیطی، با اقتصاد «اخلاقی» یا فرهنگی برانگیخته شده است. منشأ توسعه بومی، فرهنگ بومی است؛ یعنی توسط فرهنگ برانگیخته و به وسیله معیارهای فرهنگی هدایت می‌شود (ضیائی، ۱۳۹۵، ص. ۱۴۴)، چراکه کل مفهوم و عمل توسعه، بازتابی از هژمونی شمال غربی برای بقیه کشورهای جهان است که در دایره شمال - غربی جای نمی‌گیرند (Sachs, 1992, p. 23)؛ به‌عنوان نمونه الگوی اکوویلج^۱ راهبردی کل‌نگر است که بر سطح محله تأکید دارد، تحت تأثیر رویکرد اکوسیستم در زیست‌گاه‌های اشتراکی خودبسنده است و ارزش‌های جامعه و پیوندهای اجتماعی را در نظر می‌گیرد (رکن‌الدین افتخاری، ۱۳۹۵، ص. ۴) و همچنین انسان تقریباً در تمام نظریات توسعه از جنگ جهانی دوم به این سو ابزار و هدف توسعه تلقی شده و در اکثر نظریه‌های نقش فعال انسان و مشارکت او در فرایند توسعه‌یافتگی به‌صورت توسعه از پایین به بالا جوامع امری پذیرفته‌شده و مورد تأکید است (عنبری، ۱۳۹۰، ص. ۲۸۴).

باین حساب، بهره‌گیری از نظریات توسعه با توجه به اوضاع بین‌المللی و همچنین وضعیت امروز کشور ایران، بایستی با توجه به الگویی صورت پذیرد که توسعه بومی را از غیر آن به روشنی در تمام تاریخ توسعه محرز نماید. الگوی پیشنهادی در این مقاله تلاش کرد ضمن انجام این مهم، به‌عنوان نمونه برخی نظریه‌های مطرح را با توجه به دو محور شاخص در ایشان نسبت به سایر محورها، ذیل دسته‌بندی خود جایابی نماید.



جدول (۱): دسته‌بندی پیشنهادی نظریه‌های توسعه مبتنی بر الگوی اجتماعی

ناحیه	۱	۲	۳	۴
عنوان	برنامه‌ریزی متمرکز و نخبگانی	نوسازی دولتی	ساختارگرای اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی)	مشارکت‌محور
نظریه پردازان مطرح	لوئیس لیبست اسملسر هاگن مائو کاردوسو و فالتو هانتینگتون شومپیتر	لرنر لفت ویچ فوکویاما	روستو دال هایک فریدمن پولانی نورث عجم اوغلو بوردیو مور والرشتاین اینگلهارت	گریم گیل مینتزبرگ آمارتیا سن اسکوبار دنیس گولت

همچنین با مروری بر مبانی توسعه جمهوری اسلامی ایران، می‌توان رویکرد پارادایمیک هر یک را استنتاج نمود.

جدول (۲): دسته‌بندی پیشنهادی مبانی برنامه‌های توسعه پس از انقلاب مبتنی بر الگوی اجتماعی

پارادایم	برنامه توسعه جمهوری اسلامی
برنامه‌ریزی متمرکز و نخبگانی	اول
نوسازی دولتی	دوم
ساختارگرای اجتماعی (اقتصادی و فرهنگی)	پنجم و ششم
مشارکت‌محور	سوم و چهارم

توسعه مشارکتی نیاز فوری کشور بوده و نبود مدل موفق برای مشارکت‌دادن مردم در امور مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، پیامدهای سوء خود را در بحران‌ها و اعتراض‌های خیابانی نشان خواهد داد. انرژی موجود در حضور مردم همواره مورد تأکید امام خمینی و رهبر معظم انقلاب و حتی اسناد بالادستی کشور همچون قانون اساسی و سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه بوده اما در میدان عمل، جایگاه بخش مردمی نسبت به بخش‌های خصوصی و دولتی نیازمند ارتقاء است. جایگاه پایین

تعاونی‌ها در اقتصاد ایران، اکتفا به نقش اجرایی مردم و کم‌رنگ بودن نقش‌های مطالبه‌گری، نظارت و تصمیم‌گیری مردمی در اسناد و برنامه‌ها نشان از ضرورت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای ارتقای بخش مردمی کشور دارند (مرکز پژوهش‌های مجلس، گزارش ۱۷۸۹۲).

به نظر می‌رسد با توجه به ادبیات نظری توسعه مشارکتی، تجربه موفق کشورها در بهره‌گیری از ظرفیت مردم، رهنمودهای امام و رهبر انقلاب، ضرورت مشارکت مردم در شکل‌گیری ایرانی قوی، می‌توان با مبنا قرار دادن نگاه اجتماعی و توجه به مسئله مشارکت عمومی مردم، سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه بعدی را تدوین کرده و برای اجرای صحیح آنها، برنامه را با محوریت مشارکت عمومی مردم نگاشت.

فهرست منابع

احمدی، حمید و بیدالله خانی، آرش (۱۳۹۲). پساتوسعه‌گرایی و بازنمایی‌های انتقادی از گفتمان توسعه؛ رویکردی مردمی. *مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران*، ۵(۳).

ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی توسعه*. تهران: کیهان. اسلمسر، نیل (۱۳۷۲). به‌سوی نظریه‌ای در نوسازی. ترجمه محمدجواد زاهدی مازندرانی، *اقتصاد کشاورزی و توسعه*، فصلنامه پژوهشی مرکز مطالعات برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی، (۲).

اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳). *تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی*. ترجمه مریم وتر، تهران: کویر.

اینگلهارت، رونالد و ولزل، کریستین (۱۳۸۹). *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی*. ترجمه یعقوب احمدی، تهران: کویر.

بشیریه، حسین (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*. تهران: نشر نی.

پولانی، کارل (۱۳۹۶). *دگرگونی بزرگ*. تهران: شیرازه کتاب ما.

توحیدفام، محمد (۱۳۸۱). *دولت و دموکراسی در عصر جهانی‌شدن*. تهران: روزنه. چانگ، هاجون (۱۳۹۸). *تجربه توسعه آسیای شرقی: معجزه، بحران و آینده*. ترجمه لیلاسادات فاطمی‌نسب، تهران: ثالث.

حقیقی، ایمان (۱۳۸۵). فراز و نشیب‌ها در نظریات اقتصاد توسعه. فصلنامه راهبرد توسعه (راهبرد یاس). (۵).

دال، رابرت (۱۳۸۹). درباره دمکراسی. ترجمه فیروز سالاریان، تهران: چشمه.

داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۴). سنت و تجدد. تهران: ساقی.

داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۶). توسعه یک ضرورت اخلاقی است و نه انتخاب/ خرد پیشرفت و توسعه. فرهنگستان علوم، (۶۴).

دبیری‌مهر، امیر (۱۳۹۳). گونه‌شناسی مطالعات توسعه سیاسی. فصلنامه راهبرد، سال بیست و سوم، (۷۰).

دوورژه، موریس (۱۳۶۲). روش‌های علوم اجتماعی. تهران: امیرکبیر.

رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا (۱۳۹۵). الگوی اکوویلیج برای زیست پایدار در روستاهای حاشیه اکوسیستم تالاب. پژوهش‌های روستایی، (۱)۷.

رمضانی، صدیقی و شیخی، سینا (۱۴۰۱). ارزیابی قانون برنامه ششم توسعه از منظر ابعاد مختلف مشارکت. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. مسلسل ۱۸۲۲۸.

روستو، والترز (۱۳۷۴). تلخیصی از مراحل پنجگانه رشد، الگوهای نظری در اقتصاد توسعه. ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: دیدار.

ساعی، احمد (۱۳۹۴). توسعه در مکاتب متعارض. تهران: قومس.

سن، آمارتیا (۱۳۸۱). توسعه به‌مثابه آزادی. ترجمه سیداحمد موثقی، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

سن، آمارتیا (۱۳۸۳). توسعه یعنی آزادی. ترجمه محمدسعید نوری نائینی، تهران: نشر نی.

سن، آمارتیا (۱۳۹۰). اندیشه عدالت. ترجمه وحید محمودی و هرمز همایون‌پور، تهران: کندوکاو.

سن، آمارتیا (۱۳۹۸). عقلانیت و آزادی. ترجمه وحید محمودی، تهران: نشر نی.

سن، آمارتیا و نوسبام، مارتا (۱۳۹۷). کیفیت زندگی. ترجمه حسن فشارکی، تهران: شیرازه کتاب ما.

سو، آلوین. ی (۱۳۹۴). تغییر اجتماعی و توسعه. ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

شعبانی، الهه (۱۳۹۷). *توسعه از نگاه نیل اسملسر*، سایت پویش فکری توسعه:

<http://pooyeshfekri.com/%D%86%9DB8%C%D84%9%D%8A%7D%8B%3D%85%9D%84%9D%8B%3D%8B/1>

شیرزادی، رضا (۱۳۹۱). *نوسازی، توسعه، جهانی‌شدن*. تهران: آگه.

ضیایی، آرام (۱۳۹۵). *پساتوسعه: نظریه، عمل، مسائل و چشم‌اندازها*. ترجمه موسی عنبری و همکاران، تهران: علم.

عجم‌اوغلو، دارون و رابینسون، جیمز ای. (۱۳۹۳). *چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟*.

ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: روزنه.

عجم‌اوغلو، دارون و رابینسون، جیمز ای. (۱۳۹۴). *ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و*

دمکراسی. ترجمه جعفر خیرخواهان و علی سرزعیم، تهران: کویر.

عنبری، موسی (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی توسعه، از اقتصاد تا فرهنگ*. تهران: سمت.

فریدمن، میلتن (۱۳۹۷). *سرمایه‌داری و آزادی*. ترجمه غلامرضا رشیدی، تهران: نشر نی.

فریدمن، میلتن و فریدمن، رز (۱۳۷۸). *آزادی انتخاب*. ترجمه حسین حکیم‌زاده

جهرمی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.

فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۶). *نظم و زوال سیاسی*. ترجمه رحمن قهرمانپور، تهران: روزنه.

قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۷). *گذارها به دمکراسی*. تهران: اختران.

کاردوسو، فرناندو هنریک و فالتو، انزو (۱۳۵۹). *وابستگی و توسعه در آمریکای لاتین*.

ترجمه فرخ حسامیان، حائری و یلدا منادی‌زاده، تهران: تندر.

کچویان، حسین و کلانتری، عبدالحسین (۱۳۹۰). *علوم اجتماعی قاعده‌مدار است یا*

قانون‌مدار؟ نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، (۱).

کلارک، باری (۱۳۹۶). *اقتصاد سیاسی تطبیقی*. ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر.

کوز، رونالد و وانگ، نینگ (۱۳۹۶). *چین چگونه سرمایه‌داری شد؟*. ترجمه

سیدپیمان اسدی، تهران: دنیای اقتصاد.

گری، جان (۱۳۸۴). *فلسفه سیاسی فون‌هایک*. ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.

گریفین، کیت (۱۳۷۵). *راهبردهای توسعه اقتصادی*. ترجمه حسین راغفر، تهران:

نشر نی.

لفت‌ویچ، آدریان (۱۳۸۵). *دولت‌های توسعه‌گرا*. ترجمه جواد افشارکهن، مشهد:

مروندیز.

مدنی قهفرخی، سعید (۱۳۸۹). *جماعت‌گرایی*. تهران: یادآوران.
موثقی، سید احمد (۱۳۹۸). *اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه‌نیافتگی*. تهران: دانشگاه تهران.

مینتزربرگ، هنری (۱۳۹۲). *ردگیری استراتژی‌ها*. ترجمه علی بابایی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی.

نورث، داگلاس سی (۱۳۷۷). *نهاد، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.

نورث، داگلاس سی و دیگران (۱۳۹۵). *در سایه خشونت؛ خشونت و نظم‌های اجتماعی*. ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور، تهران: روزنه.

هانت، دایانا (۱۳۷۶). *نظریه‌های اقتصاد توسعه؛ تحلیلی از پارادایم‌های رقیب*. ترجمه غلامرضا آزادارمکی، تهران: نشر نی.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱). *موج سوم دمکراسی در پایان قرن بیستم*. ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.

هایک، فریدریش فون (۱۳۸۰). *قانون، قانون‌گذاری و آزادی*. ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد، تهران: طرح نو.

هایک، فریدریش فون (۱۳۹۰). *راه بردگی*. ترجمه فریدون تفضلی و حمید پاداش، تهران: نگاه معاصر.

هایک، فریدریش فون (۱۳۹۴). *در سنگر آزادی*. ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: ماهی.

هایک، فریدریش فون (۱۳۹۴). *فردگرایی و نظم اقتصادی*. ترجمه محسن رنجبر، تهران: مرکز.

هتنه، بروژن (۱۳۹۲). *تئوری توسعه و سه جهان*. ترجمه احمد موثقی، تهران: قومس.

Cardoso, F. & Faletto, E. (1979). *Dependency and Development in Latin America*. University of California Press.

Escobar, A. (2004). *Beyond the Third World: Imperial Globality, Global Coloniality, and Anti-Globalization Social Movement*, *Third World Quarterly*, 25, 1.

Escobar, Arturo (1987). "Power and Visibility: The Invention and Management of Development in third World", University of Colifornia, Berkeley, Dissertation for Degree of phd.

- Escobar, Arturo (1995). *Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World*. Princeton: Princeton University Press.
- FAO (2011). *Development and Development Paradigms: A Reasoned Review of Prevailing Visions*, EAYSPol Module 102, May 2011, ISSN 2219-9497, E-ISBN 978-92-5-106875-5.
- Goulet, Denis and Charles K. Wilber (1988). *The Human Dilemma of Development*, New York: Random House.
- Hagen, Evert E. (1967). *On the Theory of Social Change*. New York, The Dorsey Press Inc, Homewood, Illinois.
- Lerner, Daniel (1964). *The Passing of Traditional Society*, New York: Macmillan Press.
- Meier, G. M. (2001). *Introduction: Ideas for Development*. In *Frontiers of Development Economics: The Future in Perspective*, ed. G. M. Meier and J. E. Stiglitz, 1-12. Oxford: Oxford University Press.
- OECD (2019). *Perspectives on Global Development 2019*, Rethinking Development Strategies, Chapter 4. A historical overview of development paradigms: https://www.oecd-ilibrary.org/sites/persp_glob_dev-2019-8-en/index.html?itemId=/content/component/persp_glob_dev-2019-8-en.
- Rocha, Héctor O. (2013). Dominant Development Paradigms: A Review and Integration. *Journal of Markets & Morality*, (16), Number 1.
- Sachs, Wolfgang (1992). *The Development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power*, New York: Witwatersrand University Press.
- Selden, M & Lippit, V. (1982). eds, *The Transition to Socialism in China*. Sharp, New York, and Croom Helm, London

Reference

- Ahmadi, Hamid and Arash Bidullah Khani (2012). "Post-developmentalism and critical representations of the development discourse; A popular approach", *Iran Journal of Social Development Studies*, 5(3). (in persian)
- Ajmoğlu, Daron and James E. Robinson (2013). Why do nations fail?, translated by Mohsen Mirdamadi and Mohammad Hossein Naimipour, Tehran: Rosenh. (in persian)
- Ajmoğlu, Daron and James Robinson (2014). The Economic Roots of Dictatorship and Democracy, translated by Jafar Khairkhan and Ali Sarzaim, Tehran: Kavir. (in persian)
- Anbari, Musa (2019). *Sociology of development, from economy to culture*, Tehran: Samt. (in persian)
- Baird, Victoria A. and others (2017). *Planning and Decentralization: Conflicting Spaces for Collective Action in the Global South*, translated by Abbas Akhundi and Samaneh Afshari, Tehran: Agh. (in persian)
- Bashirich, Hossein (1374). *Political Sociology: The Role of Social Forces in Political Life*, Tehran: Nei Publishing House. (in persian)

- Cardoso, F. and Faletto, E. (1979). *Dependency and Development in Latin America*, University of California Press.
- Cardoso, Fernando Henrik and Falto Enzo (1359). *Dependency and Development in Latin America*, translated by Farrokh Hassamian, Haeri and Yalda Manadzadeh, Tehran: Thunder. (in persian)
- Chang, Hajun (2018). *East Asian Development Experience: Miracle, Crisis and Future*, translated by Leilasadat Fatemi Nesab, Tehran: Third. (in persian)
- Clark, Bari (2016). *Comparative Political Economy*, translated by Abbas Hatami, Tehran: Kavir. (in persian)
- Dahl, Robert (1389). *About Democracy*, translated by Firouz Salarian, Tehran: Cheshme. (in persian)
- Davari Ardakani, Reza (2004). *Sunt va Tajdaj*, Tehran: Saqi. (in persian)
- Davari Ardakani, Reza (2016). "Development is a moral necessity and not a choice/the wisdom of progress and development", *Academy of Sciences*, p.64. (in persian)
- Debirimehr, Amir (2013). *Typology of Political Development Studies*, *Strategy Quarterly*, Q23, No. 70. (in persian)
- Descartes, Rene (1390). *Speech in Method, Appendix to the Journey of Wisdom in Europe*, translated by Mohammad Ali Foroughi, Tehran: Nilofer. (in persian)
- Durkheim, Emile (2014). *Rules of Sociological Method*, translated by Ali Mohammad Kardan, Tehran University Press. (in persian)
- Duverge, Morris (1992). *methods of social sciences*, Tehran: Amirkabir. (in persian)
- Escobar, A. (2004). *Beyond the Third World: Imperial Globality, Global Coloniality, and Anti-Globalization Social Movement*, *Third World Quarterly*, 25, 1.
- Escobar, Arturo (1987). "Power and Visibility: The Invention and Management of Development in third World", University of Colifornia, Berkeley, Dissertation for Degree of phd.
- Escobar, Arturo (1995). *Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World*, Princeton: Princeton University Press.
- Ezekia, Mostafa and Gholamreza Ghafari (2008). *Sociology of Development*, Ch. 6, Tehran: Kayhan. (in persian)
- FAO (2011). *Development and Development Paradigms: A, Reasoned Review of Prevailing Visions*, EAYSPol Module 102, May 2011, ISSN 2219-9497, E-ISBN 978-92-5-106875-5.
- Friedman, Milton (2017). *Capitalism and Freedom*, translated by Gholamreza Rashidi, Tehran: Ney Publishing. (in persian)
- Friedman, Milton and Rose Friedman (1378). *Freedom of Choice*, translated by Hossein Hakimzadeh Jahormi, Tehran: Farzan Rooz Publishing and Research. (in persian)

- Fukuyama, Francis (2016). Political Order and Decline, translated by Rahman Kahramanpour, Tehran: Rosenhan. (in persian)
- Ghazimoradi, Hassan (2017). Transitions to Democracy, Tehran: Akhtran. (in persian)
- Goulet, Denis and Charles K. Wilber (1988). The Human Dilemma of Development, New York: Random House.
- Granwater, Mark S. and Richard Swedberg (2017). Economic Sociology: Social Construction and Economic Action, translated by Ali Asghar Saeedi, Tehran: TISA. (in persian)
- Gray, John (1384). Von Hayek's Political Philosophy, translated by Khashayar Dehimi, Tehran: New Design. (in persian)
- Griffin, Keith (1375). economic development strategies, translated by Hossein Raghofar, Tehran: Ney Publishing. (in persian)
- Hagen, Evert E. (1967). On the Theory of Social Change, New York, The Dorsey Press Inc, Homewood, Illinois.
- Haghighi, Iman (2008). "Ups and downs in the theories of development economics", Development Strategy Quarterly (Yas Strategy), No. 5. (in persian)
- Hatna, Brojan (2012). Theory of Development and Three Worlds, translated by Ahmad Mothaghi, Tehran: Qoms. (in persian)
- Hayek, Friedrich von (1380). Law, Legislation and Freedom, translated by Mahshid Moiri and Musa Ghaninejad, Tehran: New Design. (in persian)
- Hayek, Friedrich von (1390). The Way of Slavery, translated by Fereydoun Tafzali and Hamid Fargar, Tehran: Negah Ma'azer. (in persian)
- Hayek, Friedrich von (2014). In the bastion of freedom, translated by Ezzatollah Foulavand, Tehran: Mahi. (in persian)
- Hayek, Friedrich von (2014). Individualism and Economic Order, translated by Mohsen Ranjbar, Tehran: Center. (in persian)
- Hunt, Diana (1376). Theories of Development Economics; An analysis of competing paradigms, translated by Gholamreza Azad Aramaki, Tehran: Nei Publishing. (in persian)
- Huntington, Samuel (1370). Political order in societies undergoing transformation, translated by Mohsen Salasi, Tehran: Alam. (in persian)
- Huntington, Samuel (1381). The third wave of democracy at the end of the 20th century, translated by Ahmad Shahsa, Tehran: Rozana. (in persian)
- Inglehart, Ronald (1373). Cultural evolution in an advanced industrial society, translated by Maryam Veter, Tehran: Kovir. (in persian)
- Inglehart, Ronald and Christian Welzel (1389). Modernization, Cultural Change and Democracy, translated by Yaqub Ahmadi, Tehran: Kovir. (in persian)

- Inkeles, A. (1960). "Industrial Man: The Relation of state to Experience, perception and value", in the Sociology of Development, Vol. 1, by B. Roberts and et al, Edvard Elgar Pub. Limited.
- Kant, Immanuel (1362). the measurement of pure wisdom, translated by Mirshamsuddin Adibsolatani, Tehran: Amirkabir. (in persian)
- Kechuyan, Hossein and Abdul Hossein Kalantari (1390). "Is Social Science Rule-Oriented or Law-Oriented?", Social Theories of Muslim Thinkers, (1). (in persian)
- Koz, Ronald and Ning Wang (2016). How did China become capitalist?, translated by Seyyed Paiman Esdi, Tehran: Dunyai Ekhtaz. (in persian)
- Latifi, Gholamreza, (2008). "Perspectives of Development", Social Sciences Monthly Book, p.20. (in persian)
- Lefebvre, Henry (2015). Survival of Capitalism: Reproduction of Production Relations, translated by Aydin Turkmeh, Tehran: Tisa. (in persian)
- Leftwich, Adrian (1385). developmentalist governments, translated by Javad Afsharkhan, Mashhad: Merandiz. (in persian)
- Lerner, Daniel (1964). The Passing of Traditional Society, New York: Macmillan Press
- Lovitt, Carl (2017). meaning in history, translated by Saeed Haji Nasri, Tehran: Scientific and Cultural. (in persian)
- Lyotard, Jean-Francois (2015). The Postmodern Situation: A Report on Knowledge, translated by Hossein Ali Nozri, Tehran: Gam no(in persian)
- Madani Qahfarkhi, Saeed (1390). Congregationalism, Tehran: Yadavaran. (in persian)
- Meier, G. M. (2001). Introduction: Ideas for Development. In Frontiers of Development Economics: The Future in Perspective, ed. G. M. Meier and J. E. Stiglitz, 1-12. Oxford: Oxford University Press.
- Mintzberg, Henry (2012). tracing strategies, translated by Ali Babaei, Tehran: Industrial Management Organization. (in persian)
- Moore, Barrington (2015). The Social Roots of Dictatorship and Democracy, translated by Hossein Bashirich, Tehran: Academic Publishing Center. (in persian)
- Motheghi, Syed Ahmad (2018). Political Economy of Development and Underdevelopment, Tehran: University of Tehran. (in persian)
- North, Douglas C. (1377). Input, Institutional Changes and Economic Performance, translated by Mohammad Reza Moini, Tehran: Program and Budget Organization. (in persian)
- North, Douglas C. and others (1395). in the shadow of violence; Violence and social orders, translated by Mohsen Mirdamadi and Mohammad Hossein Naimipour, Tehran: Rosenha. (in persian)
- OECD (2019). Perspectives on Global Development 2019, Rethinking Development Strategies, Chapter 4. "A historical overview of

- development paradigms": https://www.oecd-ilibrary.org/sites/persp_glob_dev-2019-8-en/index.html?itemId=/content/component/persp_glob_dev-2019-8-en.
- Polani, Karl (2016). Great Transformation, Tehran: Shirazeh Kitab Ma. (in persian)
- Popper, Karl (1381). The Logic of Scientific Discovery, translated by Hossein Kamali, Tehran: Scientific and Cultural. (in persian)
- Rahnema, Majid and Victoria Bawtree (1997). The Post-Development Reader, London: Zed Books.
- Ramezani, Siddiqi and Sheikhi, Sina (1401). Evaluation of the Law of the Sixth Development Plan from the perspective of different dimensions of participation, Islamic Council Research Center. 18228 machine gun. (in persian)
- Rist, Gilbert (2003). The History of Development: From Western Origins to Global Faith, Expanded Edition, London: Zed Books.
- Rocha, Héctor O. (2013). "Dominant Development Paradigms: A Review and Integration", Journal of Markets & Morality, 16(1).
- Roknuddin Eftekhari, Abdolreza (2015). "Ecovillage model for sustainable living in the villages on the edge of the wetland ecosystem", Rural Research, 7(1). (in persian)
- Rosto, Walters (1374). Summary of the five stages of growth, theoretical models in development economics, translated by Gholamreza Azad Ermaki, Tehran: Didar. (in persian)
- Sachs, Wolfgang (1992). The Development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power, New York: Witwatersrand University Press.
- Sa'i, Ahmad (2014). Development in conflicting schools, Tehran: Qoms. (in persian)
- Selden, M & Lippit, V. (1982). eds, The Transition to Socialism in China,, Sharp, New York, and Croom Helm, London
- Sen, Amartya (1390). Thought of Adalat, translated by Vahid Mahmoudi and Hormoz Homayunpour, Tehran: Kendokav. (in persian)
- Sen, Amartya (2011). Development as Freedom, translated by Seyed Ahmad Mothaghi, Tehran: Faculty of Law and Political Science, University of Tehran. (in persian)
- Sen, Amartya (2013). development means freedom, translated by Mohammad Saeed Nouri Naini, Tehran: Nei Publishing. (in persian)
- Sen, Amartya (2018). rationality and freedom, translated by Vahid Mahmoudi, Tehran: Ney Publishing. (in persian)
- Sen, Amartya and Marta Nussbaum (2017). quality of life, translated by Hasan Shaharaki, Tehran: Shirazeh Kitab Ma. (in persian)
- Shabani, Elahe (2017). development from the perspective of Neil Smelser, development intellectual survey site: <http://pooyeshfekri.com/%D9%86%DB%8C%D9%84-%D8%A7%D8%B3%D9%85%D9%84%D8%B3%D8%B1/>



- Shirzadi, Reza (2019). Modernization, Development, Globalization, Tehran: Age. (in persian)
- Simon, David (2005). Post Development and Post-Colonialism: Separated by Common Ground? Forum for Development Studies, 32(2).
- Simon. H. A. (1972). Theories of Bounded Rationality, Decision and Organization, by McGuire, C.B. and Radner, Roy, North-Holland Publishing Company.
- Smelser, Neil (1372). "Towards a Theory of Modernization", translated by Mohammad Javad Zahedi Mazandarani, in: Agricultural Economy and Development, Research Quarterly of the Center for Planning and Agricultural Economics, (2). (in persian)
- Sue, Alvin. (2014). social change and development, translated by Mahmoud Habibi Mazaheri, Tehran: Research Center for Strategic Studies. (in persian)
- Tohidfam, Mohammad (2011). Government and Democracy in the Era of Globalization, Tehran: Rosenha. (in persian)
- Ziai, A. (2007). Exploring Post-development Theory and Practice, Problem and Perspectives, London; New York.
- Ziyai, Aram (2015). Post-development: theory, practice, issues and perspectives, translated by Musa Anbari and colleagues, Tehran: Alam. (in persian)

